

لوح سراج

حضرت بهاء الله

نسخه اصل فارسی



لوح سراج - از آثار حضرت بهاء الله - بر اساس نسخه موجود در "کتابخانه آثار بهائی" در مرکز جهانی بهائی - شماره ۵۷۷

هو المجیب

نامه آن جناب بین یدی العرش حاضر و بر مقرر آنه لا یعرف بما سواه واصل و ما فيه بلحاظ الله ملحوظ آمد سؤال شده بود از اینکه چگونه میشود که حرف علیین بسجین تبدیل شود و یا اثبات بنفی راجع گردد و یا ثمره جنیه از لطافت ممنوع شود و یا مرآت از اشراقات انوار آفتاب معانی محروم ماند فنعم ما سألت و کنت من السائلین بسیار سؤال شما مقبول افتاد چه که اليوم لازم است هر نفسی که از عرفان معضلات مسائل الهیه عاجز شود از شریعه علم ربانیه و فرات حکمت صمدانیه سائل و آمل گردد که شاید برخی از آن مشروب شود و بر بساط سکون و ایقان مستریح گردد و نسأل الله بأن یصعدک الی مقام تشهد جمال القدم ببصرک و تنقطع عن بصر العالمین و تسمع نغماته بأذنک و تنقطع عن اذن الخلاق اجمعین و تعرف نفسه بقلبك و تنقطع عن افتدة کلّ من فی السموات و الأرضین و یطهرک عن دنس الدنیا و ما فیها بحیث لن تمرّ علی شیء الا و قد تسمع منه بأنّه لا اله الا هو و انّ طلعة الأعلى لبهائه فی الملائ الأعلى و ضیائه بین الأرض و السماء و کبریائه لمن فی ملکوت الأمر و الخلق و کذلک ینطق کلّ شیء ان انت من السامعین چه که اليوم بر هر نفسی من عند الله فرض شده که بچشم و گوش و فؤاد خود در امر او ملاحظه نماید و تفکر کند تا از بدایع مرحمت رحمن و فیوضات حضرت سبحان باشراقات شمس معانی مستنیر و فایز شود و علّی که جمیع ناس را از لقاء الله محروم نموده و به ما سواه مشغول داشته اینست که بوهیم صرف کفایت نموده اند و بآنچه از امثال خود شنیده قناعت کرده اند براههای مهلک تقلید مثنی نموده اند و از مناهج تجرید محروم شده اند امر الهی لازال چون صبح نورانی ظاهر و لایح بوده اینکه بعضی از ادراک او محتجب مانده اند نظر بآن است که گوش و قلب را بآلایش کلمات ناس آلوده اند و الا اگر ناظر باصل میزان معرفت الهی باشند هرگز از سبیل هدایت محروم نگردند

حال خود آن جناب ملاحظه نماید امر از دو قسم بیرون نه یا آنکه اهل بیان مقررند بقدرت الهیه یا نه اگر معترف نیستند باین نفوس حرفی نداریم چه که از ملل قبل محسوبند که ید الله را مغلول دانسته اند چنانچه ربّ العزّة خبر داده بقوله تعالی ید الله مغلوله و اگر معترفند بدایع قدرت ربّانی در این صورت اعتکاف باینگونه مسائل لغو بوده و باطل خواهد بود چه که عجز شأن خلق بوده و آن ذات قدم لازال بر عرش قدرت و اقتدار مستوی و اگر اراده فرماید بحرفی جمیع من علی



ORIGINAL

الأرض را بسموات امر متصاعد فرماید و بحرف دیگر بادی رتبه خلق راجع نماید و لیس لأحد ان يقول لم و بم و من قال فقد كفر بالله و اعرض عن قدرته و حارب بنفسه و نازع بسلطانه و كان من المشركين في الواح عزّ حفيظ و هم چنین قادر است باینکه هر وقت اراده فرماید مظهر نفس خود را در بین بریه مبعوث نماید و در حین ظهور باید از نفس ظهور او تعالی حجت و دلیل خواست اگر بآن حجتی که لازال مابین ناس بوده اتیان فرمود دیگر توقف باطل است بلکه اگر کلّ من فی السموات و الأرض اقلّ من حین توقف نمایند از اهل نار محسوب اگرچه جمیع ادعای ولایت نمایند عزیز میکند هر که را اراده فرماید و ذلیل میفرماید هر که را بخواهد لا یسأل عما یفعل حال آن جناب بانصاف ملاحظه نمایند اگر نفسی بجمیع شئون قدرتی الهیه ظاهر شود و علاوه بر آن اتیان نماید بآن حجتی که لازال بآن اثبات دین ناس شده و امر الله بین بریه او ثابت گشته و مع ذلک از چنین ظهور که نفس ظهور الله بوده نفسی اعراض نماید و باعراض هم کفایت نموده بر قتلش قیام نماید آیا بر چنین نفسی چه حکم جاری قل حکمه عند الله یحکم ما یشاء کما حکم بالحق ولكنّ الناس هم لا یسألون آیا در هیچ عهدی و ملّتی چنین امری جایز بوده لا فونفسه الرحمن الرحیم اگر بگویند این ظهور نباید ظاهر شود چنانچه مشرکین گفته اند در این صورت قدرت و اراده حق منوط و معلق باراده خلق میشود فتعالی عن ذلک علواً کبیراً چنانچه در ظهور ستین کلّ ناس از عالم و جاهل باین سخنها مزخرف بی معنی از حق محروم شده اند و از علیین بقا بسجین فنا راجع گشته اند و بگان خود بر اعلی مقعد ایمان مستقرند فبئس ما ظنّوا فی انفسهم و کانوا من الموثمین فی امّ الألواح مذکورا

باری نظر را از ما سوی الله بردار و بحقّ ناظر شو و به ما یظهر من عنده چه که دون او لاشیء محض بوده و خواهد بود و اگر الیوم کلّ من فی السموات و الأرض حروفات پیاپی شوند که بصد هزار رتبه از حروفات فرقانیه اعظم و اکبرند و اقلّ من آن در این امر توقف نمایند از معرضین عندالله محسوبند و از احرف نفی منسوب حقّ جلّ و عزّ را باحدی نسبت و ربط و مشابهت و مشاکلت نه و کلّ به نسبتهم الی عرفانه مفتخر و معزز بوده و خواهند بود جمال سبحان بر عرش رحمن مستوی و پرتو انوار شمس فضلش بر کلّ اشیاء بالسویه اشراق و تجلّی فرموده و جمیع من فی الملک بین یدی الفضل در صقع واحد قائمند و ذره را بر ذره افتخار و زیادتی نه الا بسبقها الی عرفان الله و لقاءه فطوبی لمن عرفه بنفسه و انقطع عما سواه ای علی بشنو نداء الله را و بمقرّی وارد شو که لازال مقدّس از اسماء بوده و خواهد بود تا بهیچ اسمی از جمال مسمّی و سلطانی که باراده قلبش ملکوت اسماء خلق شده محروم نگردی فوالله الذی لا اله الا هو که مقصود از این بیان آن است که شاید آن جناب و معدودی خرق حجاب نموده بسر ادق قدس محبوب که مقدّس از ظنون و اوهام عباد بوده درآیند والاّ انه لمتعالی عن اقبال الخلق و اعراضهم و مقدّس عن العالمین آیا در حین اشراق شمس لایق است نفسی سؤال نماید که چگونه میشود نور انجم اخذ شود و حال آنکه ملاحظه مینماید که نور آفتاب روشنی او را معدوم نموده بلکه در این مقام نجوم طالب ظلمت لیلند و از نور نهار معرض چه که قدر و ضیاء نجوم در لیل مشهود است و از تجلّی نیر یوم معدوم و مفقود میگردند فسبحانه عن المثل و الأمثال چه که لازال نیر جمالش مستضیء بوده و احدی با او نبوده و کلّ ما سواه در امکانه ترایه بمشیت امکانیه خلق شده اند و باو راجع خواهند شد و انه جلّ و عزّ در مقعد امتناع و مقرّ ارتفاع خود لم یزل و لا یزال مقدّس از کلّ بوده و خواهد بود

بسیار عجیب است که از تغییر و تبدیل اسماء ناس تعجب مینمایند و متحیر شده اند با اینکه جمیع در کلّ حین تغییر و تبدیل مظاهر اسماء و مطالع آن را ببصر ظاهر مشاهده مینمایند و مع ذلک بحجبات وهمیه و کلمات شرکیه چنان محتجب مانده اند که از آنچه ببصر ملاحظه مینمایند غافل شده اند

ای سائل اسماء و صفات الهی را موهوم بدان که جمیع اشیاء از آنچه مابین ارض و سماء خلق شده مظاهر اسماء و مطالع صفات حقّ تعالی شأنه بوده و خواهد بود غایت این است که انسان نسبت بدون خود اعظم رتبه و اکبر مقاماً خلق شده و اگر در سماء ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت ارتقا نمائی در خلق رحمانی و مطالع صنع سبحانی تفاوت و فطور نبینی فطوبی لمن طار فی هذا الهواء الذی ما طارت فيه اجنحة المریین

و حال ملاحظه نما در جمیع این مظاهر اسمیه الهیه از اشجار و افنان و اغصان و اثمار و هم چنین در اوراد و ازهار و کلبا ینبت علی وجه الأرض که در اول بجه مقدار طراوت و لطافت و نضارت ظاهر میشوند و بعد از مدتی کلّ از خلع لطیفه عاری شده بارض راجع شوند چه مقدار از ثمرات جنبه که تغییر نماید بشأنی که از رایحه او انسان اجتناب نماید باری کلّ در علو و دنو و تغییر و تبدیل مگر مظاهر کلیه الهیه که بنفسه لنفسه قائم و باقیند قسم بآفتاب صبح معانی که لسان الهی بشأن و اندازۀ ناس تکلم میفرماید چه که اکثری از ناس ببلوغ نرسیده اند و الا بای از علم بر وجه عباد مفتوح میفرمود که کلّ من فی السموات و الأرض بافاضۀ قلبیه او از علم ماسوی خود را غنی مشاهده نموده بر اعراش سکون مستقرّ میشدند و نظر بعدم استعداد ناس جواهر علم ربّانی و اسرار حکمت صمدانی در سماء مشیت الهی محفوظ و مستور مانده و تا حین حرفی از آن نازل نشده و بعد الامر بیده یفعل ما یشاء و لا یسأل عما یشاء و هو العلیم الخبیر و اگر از این عبد میشنوی پرهای تحدید و تقلید را بیفکن و پرهای تجرید در این هوای قدس توحید پرواز کن تا از شبهات وهمیه و اشارات ریبه خود را مقدّس یابی و بانوار یقین خود را منور بینی

بگوش جان کلمات رحمانی را اصغما نما که شاید قلب از غبار مکدرۀ اوهام که در این ایام کلّ من فی الملک را احاطه نموده مطهرّ شده بمنظر اکبر راجع شود و چون باین مقام اقدس امنع اطهر فایز شوی ملاحظه مینمائی که مقصود ما فی البیان که از سماء مشیت ظهور قلم نازل شده این ظهور بوده و خواهد بود فوالذی نفس حسین فی قبضۀ قدرته که اعظم از این امر در بیان نازل نشده ببصر منیر حدید در او ملاحظه نمائید تا بر مقصود کلمات قدس ربّانی مطلع شوید و در جمیع اوراق و الواح و رقاع و صحف و زیر و کتب کلّ ناس را وصیت فرموده و از جمیع اخذ عهد نموده که مباد در حین ظهور بشیئی از آنچه خلق شده متمسک شوند و از نفس ظهور محتجب مانند چه که در آن یوم هیچ شیئی نفع نمی بخشد الا بعد اذن به وحید اکبر میفرمایند و انتظروا من ید کرّم الله وجهه فانکم ما خلقتُم الا للقاءه و هو الذی علّق کلّ شیء بأمره ایّاک ایّام ظهوره ان تحتجب بالواحد البیانیه فانّ ذلک الواحد خلق عنده و ایّاک ایّاک ان تحتجب بکلمات ما نزلت فی البیان فانها کلمات نفسیه فی هیکل ظهوره من قبل حال در این کلمات سلطان اسماء و صفات تفکر نمائید با این آیات محکمه و کلمات متقنه دیگر مجال اعراض برای نفسی باقی میماند لا فوالذی انطق الروح فی صدری مگر آنکه بالمره از حق اعراض نماید و واحد بیان خلق اولیه اند و ما دونهم خلقوا فی ظلّهم

و هم چنین به وحید اکبر میفرمایند و ربّما یأتیک من انت قد سألت عن علو ذکره و ارتفاع امره و انّ من فی البیان یقروون تلک الکلمات و هم لا یلتفتون بظهوره و لا یؤمنون بالله الذی خلقهم بظهور قبله و هم راقدون چنانچه حال ملاحظه میشود که کلّ تلاوت کتاب الله مینمایند و در لیل و نهار مینویسند و مع ذلک بحرفی از کتاب مستشعر نشده اند بلکه مقصود از ترویج جز تحقیق ریاست و اثبات آن نبوده و نخواهد بود کذلک یشهد لسان الله الملک العزیز العلیم

و میفرمایند من اول ذلک الامر الی قبل ان یکل تسعة کینونات الخلق لم تظهر و انّ کلبا قد رأیت من النطفة الی ما کسوناہ لحما ثم اصبر حتّی تشهد خلق الآخر قل فتبارک الله احسن الخالقین و هم چنین به عظیم میفرمایند هذا ما وعدناک

قبل الذي اجبناك اصبر حتى يقضى عن البيان تسعة فاذا قل فتبارك الله احسن المبدعين و ميفرمايند فلتراقبن فرق القائم و القيوم ثم في سنة التسع كل خير تدركون حال قدری در این کلمات تفکر فرمائید و هم چنین در فرق قائم و قیوم تفکر لازم چه که این عبد از احزان وارده قادر بر تفسیر کلمات الله نه فوالله الذي لا اله الا هو که تبلیغ امر الله این عبد را بر تحریر این لوح مضطر نموده که شاید مصباحی چند در مشکاة امکان مستضیء شوند و بقدره الله بر نصر این مظلوم فرید قائم گردند اذا كل شيء يبكي على ضري و بما ورد على من الذين هم خلقوا بقولي و از همه گذشته امر بمقامی منجر شده که با آنکه ظهور آیات قدس ربّانی بمثابة غيث هاطل از سماء مشيت من غير مكث و سکون نازل و من دونها آیات قدرتيه و ظهورات الهيّه که عالم را احاطه نموده بشأنی که ملل قبل مدعن و معترف شده اند مع ذلك باید بادلّه استدلال نمایم و امری را که لایزال مقدّس از دلیل بوده بدلیل ثابت نمایم که لعلّ معدودی بسماء شهود صعود نمایند

ظلمی فوق این در علم الهی نه که جمال قدم بدون خود استدلال بر حقیّت خود نماید بعد از آنکه چون شمس در قطب زوال سماء لایزال مشهود و لایح است فسیعلم الذين ظلموا نفس الله ای مرجع يرجعون و بلایای محتومه و قضایای مثبتة بشأنی وارد که جز حقّ احدی بر احصای آن قادر نه در کلّ حین رماح بغضا از شطر اعدا بر هیکل بقا وارد و لقد جاءني مظاهر نفس الله في ضحي من اليوم يبكون و ينوحون قالوا يا اسفا على يوسف الله المهيمن القيوم فقد اودعوه عبيده في الجب ثم في انفسهم يستصرخون

قل يا ملأ البيان أ تقتلون نقطة الأولى و تقرؤون آياته في كل عشي و بكور تالله قد فعلتم ما لا فعلت امم القبل و يشهد بذلك عباد مكرمون ان انتم تكفرون أ تقتلون الله بأسيايف النفس و الهوى ثم على مقاعدكم بذكرة تشتغلون و بآياته تستدلّون كذلك فعل كل أمة بالله حين ظهوره بمظهر نفسه في كل عصر و كذلك فعلوا و كانوا ان يفعلون قل اليوم لن يحرك على اسماء هؤلاء قلم الله المهيمن العزيز القيوم و لن يرتد اليهم طرف الله و لن يأخذهم نفحات قدس محبوب اليوم اگر عباد از این آیات قدس الهيّه و ظهورات عزّ صمدانيه اعراض نمایند بچه حجت و دليل اثبات دين خود مینمایند بگو ای اهل بیان ببصر حقّ بمنظر اكبر ناظر شوید چه که ببصر دون خود مشهود نگردد اينست که ظهور قبلم ميفرمايد اياكم فانظروا اليه بعينه فمن ينظر اليه بعين سواه لن يعرفه ابداً و بعد از وصایای لايحصى عباد خود را در این امر ميفرمايد فيا الهی انت تعلم بأنّي ما قصرت في نصحي ذلك الخلق و تدبيري لاقبالهم الى الله ربهم و ايمانهم بالله بارئهم الى آخر قوله روي فداه قسم بجمال قدم که از این بیان که از قلم رحمن جاری شده قلب كل اشياء محترق گشته و هر ذی بصری از این کلمات نوحه و حنين مظهر اسماء و صفات را ادراک مینماید ولكن لا يزيد الظالمين الا غروراً و خساراً ای علی گوش جان بگشا و کلمات رحمن که در قیوم اسماء نازل شده اصغاً نما که ميفرمايد يا قرّة العين لا تجعل يدك مبسوطة على الأمر لأنّ الناس في سكران من السرّ و انّ لك الكرة بعد هذه الدّورة بالحقّ الأكبر هنالك فأظهر من السرّ سرّاً على قدر سمّ الابرة في الطّور الأكبر ليموتن الطّوريون في السّينا عند مطلع رشح من ذلك النور المهيمن الحمراء باذن الله الحكيم و هو الله قد كان عليك بالحقّ على الحقّ حفيظاً و حال كره ظاهر و طوريون معدوم و مفقود چنانچه مشاهده میشود و با اینکه ميفرمايد طوريون ميت و لاشيء و معدوم میشوند مع ذلك تعجب مینمایند از اینکه ثمره طوبی حنظل شود چنانچه بعينه همین را سؤال کرده اند و يا صور عليين بسجين تبديل گردد لازال امر الهی محدود نبوده و نخواهد بود كلّ مرايا موجودات اگر در حین بشمس سماء قدم مقابل شوند در كلّ انوار شمس ظاهر و لایح و منطبع و مرتسم و مجرد انحراف از كلّ اخذ میشود فانظر في الشمس ثم في المرايا لكي تجد الى ما يليك الروح سبيلا

ابن نبیل مرفوع در اثبات امر الله بما القی الله علی فؤاده الواحی نوشته و در ابتدا باین آیه که از سماء مشیت ظهور قبلم نازل شده استدلال نموده قوله عزّ ذکره قل اللهم انک انت الهان الالهین لتؤتین الأولویه من تشاء و لتنزعن الأولویه عنّ تشاء الی آخر و كذلك قل اللهم انک انت ربّاب السّموات و الأرض لتؤتین الرّبویّة من تشاء و لتنزعن الرّبویّة عنّ تشاء الی آخر با آنکه سلطان وجود باین صریحی فرموده که عطا میفرماید الوهیّت و ربویّت را بهر نفسی که اراده فرماید و اخذ میفرماید از هر که بخواهد خداوند قادری که مقام الوهیّت و ربویّت که اعلی مقامات است اخذ فرماید قادر نیست بر اینکه از هیکی قیص اسم خود را نزع نماید یا آنکه حلوی را بر تبدیل فرماید سبحان الله عمّا یتوهّمون العباد فی قدرته فتعالی عمّا یصفون حال مشاهده نمائید که طیر قدرت و عظمت در چه هوا طیران مینماید و ناس در چه اماکن توقّف نموده اند آیا آیه الله علی کلّ شیء قدیر را چه معنی نموده اند و از یفعل مایشاء و لا یسأل عمّا شاء چه ادراک کرده اند ای عباد از اوهن بیوت برکن شدید متمسک شوید و از ظلمات جهل و نادانی بفجر منیر علم ربّانی توجّه نمائید و کاش اهل بیان در آیه مبارکه که ابن نبیل ذکر نموده تفکر نمائید که شاید از سبیل وهم بصراط یقین درآیند

ای علیّ یک قدح از این ماء عذب حیوان که در ظلمات کلمات سلطان اسماء و صفات مستور شده بیاشام تا از کدورات ایّام و شبهات انام و اشارات غافلین و دلالات مغلّین پاک و مقدّس شوی و ابواب علوم نامتناهی ربّانی بر وجه قلبت مفتوح شود تا آنکه موقن شوی باینکه سلطان قدم قادر است بر آنکه در ساعتی جمیع اشیاء را بخلع اسماء حسنی مفتخر و معزّز فرماید و در ساعت اخری از جمیع اخذ نماید و ائی اشکو الی الله من هؤلاء العباد لأنّهم ینظرون الیّ بما عندهم لا بما عندی و یقاسون نفس الله بأنفسهم و کلماته بکلماتهم فوالذی نفسی نفسه لو ینقطعنّ الیوم کلّ من فی السّموات و الأرض و یقبلنّ الی الله لیعلمهم من بدایع علمه ما یغنیهم عن العالمین و در این سنّه شداد بعضی از عباد اینگونه مسائل سؤال نموده اند و عبد حاضر لدی العرش جوابهای محکمه شافیه کافیه نوشته ارسال داشته عجب است که شما ندیده اید و در این ارض هم بعضی از شبهات القا نموده اند که شاید نفوس قدسیّه را بحجبات کلمات قبلیه محتجب دارند و لکن غافل از اینکه نفسی که در هوای بافضای قدس الهی طیران نمود و از خرمنهای علوم نامتناهی ربّانی القاط فرمود بشبهات وهمیه ممنوع نشود و محروم نگردد قل من ورد علی بحر الأعظم لن یلتفت الی سراب بقیعة و لن یشرب من ماء الحمیم اگرچه لایق نه که قلم اعلی بذکر کلمات اولو البغضاء بیالاید و یا حرکت نماید و لکن نظر بتبلیغ رسالات ربّانی مفری نه که شاید جاهلی بحر علم درآید و یا گم گشته وادی غفلت و نسیان بین رحمن خرامد و آنه لهدی من یشاء الی صراط البهاء و آنه علی کلّ شیء قدیر و لکن این ذکر و بیان برای نفوسی است که فی الحقیقه طالب سبیل هدایت باشند و الا علیل غلّ و بغضا را سلسبیل طاهر نماید چنانچه الیوم اکثری اهل بیان جمیع ظهورات قدرتیّه و شئونات الهیه و آیات منزله را بچشم خود دیده اند و بگوش خود شنیده اند مع ذلک بیغضی قیام نموده اند که ذکر آن ممکن نه الا من فتح الله بصره و آیده علی امره و اخرجه عن ظلمات الوهم و هداه الی صراطه العزیز الحمید و تمسک باموری جسته اند که لم یزل عند الله مذکور نبوده و بشأنی غافلند که بحجر ساجد شده اند و از منظر اکبر و جمال اظهر انور معرض گشته اند و ربّ معبود شعر من عابدیه خیر منه ان یا علی قل الیوم انتم و معبود کم عند الله فی حدّ سوء فمن آمن منکم فقد آمن من فرع الاکبر و من اعرض فقد خرج عن صراط الله و انّ هذا هو الحقّ و ما بعد الحقّ الا الضلال

ایّا کم ایّا کم یا ملاء البیان لا تکفروا بالله و لا تحاربوا بمظهر نفسه و لا تجادلوا بالذی جاء کم عن مشرق الأمر بسلطان مبین ایّا گان مینمائید که امر الله باعراض معرضین ممنوع شود و یا انوار شمس عزّ باقی باکام انفس ظلمانی مستور ماند لا فوالذی نطق فی صدری و بعثنی بالحقّ و ارسلی علی العالمین و بعضی از مشرکین از جمله شبهات که در این ارض القا

نموده‌اند اینست که آیا میشود ذهب نحاس شود قل ای وربی ولكن عندنا علمه نعلم من نشاء بعلم من لدنا و من كان في ريب فليسأل الله ربّه بأن يشهد و يكون من الموقنين و در رسیدن نحاس برتبه ذهبت همان دلیل است واضح بر عود ذهب بحالت اول لو هم يشعرون جميع فلزات بوزن و صورت و ماده یکدیگر میرسند ولكن علمه عندنا في كتاب مکنون میگوئیم علم معرضین باین مقام صعود نموده که ادراک نمایند ذهب نحاس میشود آنقدر هم ادراک نموده که تراب میشود این رتبه که مشهود هر ذی شعوری بوده که کلّ از تراب ظاهر و بتراب راجع و تراب در قدر و قیمت ارخص از نحاس است چه که او از اجسام محسوب و نحاس از اجساد و این بسی ظاهر و هویدا است و اگر ناس لایق و بالغ مشاهده میشدند هرآینه در این مقام ذکر بعضی از علوم مستوره الهیه میشد ولكن قضی ما قضی بر هر ذی بصری مشهود است که حقّ تعالی ذکره بر کلّ شیء قادر بوده و خواهد بود البته اگر بخواهد بجزد اراده ذهب را بنحاس تبدیل میفرماید و این عجز در موجودات موجود و مشهود و آنه هو المقتدر العزيز القادر المحمود

نظر را مطهر نموده بمنظر اکبر توجه نمائید و از اشجار لایغنی و لایثر منقطع شوید اینست از بدایع امر الهی فن شاء فلیقبل و من شاء فلیعرض فن اقبل فلنفسه و من اعرض فلها و آنه هو المقدس عن الخلاق اجمعین در شیطان تفکر نما که معلّم ملکوت بوده در ملأ اعلی و در مداین اسماء بأسماء حسنی معروف و بعد باعراضی از اعلی رفیق اعلی بادی ارض سفلی مقرر گرفته کذلک یفعل ربک ما یشاء ان انت من الموقنین

از اینها گذشته بیت عتیق که کعبه موجودات بوده و محلّ طواف مظاهر اسماء و صفات چرا از این فضل کبری محروم شد اذا تفکروا یا اولو الألباب کلّ شیء در قبضه قدرت الهی اسیرند و در کلّ حین بآنچه اراده فرماید قادر و مقتدر است و نفاذ قدرت محیطه اش در هیچ اوان از مظاهر امکان و اکوان سلب نشده و نخواهد شد اسرار مکنونه اش را هر گوشی لایق استماع نه و حوریات معانی مقصوره علیه اش را هر چشمی قابل مشاهده نه چه مقدار از هیاکل ظلم که بقمیص عدل بین عباد معروف شده‌اند و چه مقدار از حقایق عدلیه که در اثواب ظلم اشتها یافته‌اند نظر در اصنام نما که حال نصف من علی الأرض باو عاکف شده‌اند و من دون الله معبود اخذ نموده‌اند و باین مرض مبتلا نشده‌اند مگر آنکه بوهم و تقلید اکتفا کرده‌اند و از سلطان توحید اعراض نموده‌اند

باری الیوم مظاهر کلّ اسماء و صفات در صقع واحد و موقف واحد مشهودند الا من صعد الی الله کذلک تلقی علیک لعلّ تطهر نفسك و صدرک عن کلمات العالمین و تسمع ما غرّد الروح علی افنان هذه السّدره التي احاطت کلّ من فی السموات و الأرضین قل یا ملأ البیان تالله الحقّ لم یکن هذا من تلقاء نفسی بل بما نطق الله فی صدری و ما ظهر من سلطانی و جرى من قلبی برهانی ثمّ حجّی ثمّ دلیلی ان انتم من المنصفین قل انتم بأیّ حجة آمنتم بعلیّ من قبل حین الذی ظهر بالحقّ و جاءکم بسلطان مبین و بأیّ برهان صدّقم آیاته و اذعنتم برهانه و خضعتم عند ظهورات امره المهیمن المتعالی العزیز المنیر و ان تقولوا انا آمنّا به بنفسه و اکتفینا بحجّیه نفسه عمّا سواه قل تالله هذا نفسه قد قام بین العباد و ظهر بسلطان اسمه المقتدر المهیمن العلیّ العظیم و ان تقولوا بانّا آمنّا بما نزل علیه من آیات الله العزیز الغالب القدير فتلك آیاته ملأت شرق الأرض و غربها اذا فاستمعوا لما یوحی عن شطر القدس الذی یسمع من اریاحها ما سمع اذن الحیب فی معراج القدس ثمّ اذن الروح فی سموات الأمر ثمّ اذن الکیم علی طور العزّ عن شجرة الله الناطق العزیز الحکیم و من دونهما قد ظهر هذا الغلام بسلطنة التي علت علی الممکات و یشهد بذلك السن الکائنات ان انتم من السّامعین ثمّ قل لرؤساء البیان این کنتم حین الذی اضطربت فی نفس العباد و زلّت فیه الأقدام و غشی الرعب قلوب الرّاسخین و قام علیّ کلّ العباد من مذاهب شتی

و ما استنصرت من احد الا الله الذى بعثنى و ارسلنى على العالمين تالله هم كانوا مستوراً خلف قناع النساء فلما ظهر الامر بسلطانه اطمأنتوا فى انفسهم و خرجوا عن الحجاب فأول ما فعلوا اعرضوا عن الذى به ثبت ايمانهم كذلك كان الامر و انك كنت من الشاهدين و انك ان لن تصدقنى بعد الذى شهدت بعينك يصدقنى كل الأشياء و عن ورائها لسان الله الصادق الأمين

ان يا جمال الكبرياء بين الأرض و السماء غير اللحن لأهل الانشاء ثم غن على افنان البقاء على لحن عجمى منيع ليكشف اسرار الامر فيما رقم من هذا القلم المحكم المتين چه كه جميع ناس بلغات عربيه مطلع نه و ادراك كلمات پارسيه اسهل است نزد اهل لسان

ای سائل آنچه از اسامی در کتاب الهی از ذکر طوبی و سدره منتهی و شجره قصوی و ورقه و ثمره و امثال آن مشاهده مینمائی موهوم بدان مقصود از جمیع این اسامی عندالله مؤمن بالله بوده و خواهد بود و مؤمن تا در ظل سدره الهیه ساکن از سدره طوبی و علین عندالله محسوب و بعد از اعراض از سدره نار و سجین مذکور و در حین ایمان افنان و اغصان و اوراق و اثمار او جمیع از اثبات مشهود و بعد از اعراض جمیع از نفی محسوب میشود و بسا نفسی که در اصیل از ابهی سدره بقا است و در بکور از ادنی شجره فنا و كذلك بالعکس لو انت من العارفين

مؤمن را در حین اقبال او الی الله جنتی مشاهده کن با کمال تزیین بشأنی که جمیع آنچه در جنت شنیدهئی در او مشاهده نما از افنان علیه و اثمار معارف الهیه و انهار بیانیه و ازهار حکمتیه و فوق ذلک الی ان یشاء الله در او موجود و همین نفس بعینه بعد از اعراض نفس هاویه میشود مع آنچه متعلق باو بوده کذلک یدل الله النور بالظلمة و الظلمة بالنور لو اتم تفقهون آیا نشنیدهئی که ظهور قلم در ارض همین حکم جاری فرموده چنانچه میفرماید بر هر ارضی که مؤمن مستقر شود از ارض جنت عندالله مذکور است و اگر مشرک بهمان ارض مستقر شود از ارض بحیم محسوب چنانچه الیوم مقرر عرش ارضی واقع شده که ابداً معروف نبوده و لکن الیوم مبغضین جمال رب العالمین خود را از علین محروم ساخته اند و در قعر سجین مقرر گرفته اند و بزعم خود در اعلی مقعد جنت ساکنند چنانچه ملل قبل هم بهمین اوهام مشغولند اذاً یشترهم قلم الامر بعذاب یوم عقیم این قوم را لایق آنکه عجل من دون الله اخذ نمایند و باو ساجد و عاکف شوند چنانچه شده اند کجا لایقند بهوای قدس صمدانی طیران نمایند و یا بسماء عزّ الهی راجع شوند چنانچه مشاهده میشود آنکه طبعش گل میل نموده ابداً بگل ملتفت نه کذلک یضرب الله مثلاً لعل الناس هم یشعرون آیا نشنیده اید که میفرماید بسا شجره اثبات که در ظهور بعد از شجره نفی میشود

باری الیوم هر نفسی که از کل آنچه مابین عباد مشهود و مذکور است منقطع نشود و جمیع را چون کف طین مشاهده نماید ابداً قادر نه که باین هوا طیران نماید و یا بمقرر سلطان عزّ تقدیس درآید لازال مؤمن اقلّ از کبریت احمر بوده و خواهد بود و علاوه بر این شمس معانی که از مشرق اصبع رحمانی اشراق نمود این بسی مبرهن و واضح است که ثمره بنفسه لنفسه موجود نه بلکه باعانت الهیه از امکانه تراییه صعود نموده تا باین رتبه ظاهر شده که مقام ثمری باشد و آن مقتدری که او را باین مقام فایز نمود بهمان قدرت قادر است که او و صدهزار امثال و اشباح را در اقلّ من آن از اعلی مقرر بقا بادی مقعد فنا راجع فرماید و هم چنین بالعکس و این از سنن او بوده و خواهد بود چه که قدرت محیطه و قضایای محتومه آن سلطان احدیه لازال بر کل شیء نافذ بوده و اقلّ من آن از ظهورات قدرت خود ممنوع نبوده فسبحان

الله عَمَّا يَظُنُّونَ الْمُتَوَهِّمُونَ بِسَا لَآئِي اسرار که در اصداف بحار اسم ربِّک السَّتَّار مستور بوده و خواهد بود که اظهار آن سبب اعثار اقدام غیر مستقیمه شود

باری الیوم فضلی ظاهر شده که اگر اراده فرماید از کفی از طین کلّ حروفات اولیّه و آخریّه را مبعوث فرماید قادر است مع ذلک بسیار حیف است انسان در این ایّام که جمال رحمن بتمام فضل ظاهر شده خود را بغیر او مشغول نماید دع کلّ من فی السَّموات و الأرض لأهلها ثمّ ادخل فی غمرات هذا البحر الذی لن یوجد فیهِ الا لآئی ذکر اسم ربِّک العلیّ المقتدر العظیم اینست بدایع ظهورات شمس امر رحمن که از افق اصبع ملیک امکان اشراق فرموده فطونی للعالمین و من دون ذلک انّ ربِّک لغنیّ عن العالمین ای بسا نفوسی که الیوم در البحر نار مستغرقند و مستشعر نیستند بلکه خود را از اهل جنتّ میدانند چنانچه امم قبل هم باین ظنون مسرورند قسم بآفتاب عزّ قدس تجرید که این ظهور اعظم از آن است که بدلیل محتاج باشد و یا ببرهان منوط گردد قل انّ دلیله ظهوره و حجّته نفسه و وجوده اثباته و برهانه قیامه بین السَّموات و الأرض فی ایّام الّتی فیها اضطربت کلّ من فی ملکوت الأمر و الخلق اجمعین و ان لن تقدّر ان تعرفته بما فصلنا لکم فاعرفوه بما نزل من عنده و کذلک قدر لکم فضلاً من عنده و انه هو الفضل القدیم قلم اعلی میفرماید ای علیّ یکار بطور تقدیس قدم گذار و بقلب فارغ و لسان طاهر ربّ ارنی گو تا لازال از ممکن قدس بی زوال انظر ترانی بشنوی و بلقاء جمال بیثال حضرت ذو الجلال فایز گردی یعنی لقای مظهر نفس او که بیک تجلّی از تجلیّات انوار فضلش یتغنی اشجار الوجود من الغیب و الشّهود بما نطقت سدره الطّور

این چنین احاطه فرموده فضل سلطان یفعل ما یشاء ولكنّ النّاس هم فی وهم عظیم و حجاب غلیظ و غفلة مبین اینست شأن این ناس که لایزال بقول حقّ افتخار مینمایند و از نفس او معرض مثلاً حجر را طواف میکنند و از اماکن بعیده طیّ سبلهای صعبه مینمایند و از جان و مال میگذرند تا زیارتش فایز شوند و لکن از سلطان مقتدری که بقول او صد هزار امثال این حجر خلق میشود غافل بلکه معرضند چنانچه ملاحظه شد در سنّه ستّین و هم چنین در این ایّام بصر منیر را بصد هزار حجابات و همیه و سبحات نفسیه مستور مینمایند و بعد فریاد برآرند که آفتاب جهانتاب عزّ صمدانی طالع نشده و اگر هم ادراک نمایند سؤال نموده که فلان نجم چگونه میشود نورش محو گردد و یا زایل شود دیگر غافل از اینکه بوجود شمس یحو نوره چنانچه مشاهده میشود که در ایّام انوار نجوم محو و لایظهرند باری عنقریب ید قدرت محیطه الهیه نفوسی چند خلق فرماید که جمیع احباب را خرق نمایند و بی ستر و حجاب بمکمن ربّ الأرباب درآیند و در سبیل محبوب از هیچ آبی محمود نشوند و از هیچ ناری جزع نمایند غیر معبود را مفقود شمرد و ماسوای مقصود را معدوم مشاهده نمایند و در کلّ اوان اهل امکان را بسلاسل بیان برضوان قدس رحمن کشند قسم بآفتاب معانی که انوار این نفوس اهل ملأ اعلی را مستنیر نماید چنانچه شمس اهل ارض را

ان یا علیّ دع ما عندک و خذ ما یأمرک به الله و انّ هذا لیغنیک عن العالمین و من دونه لایسمن و لایغنی بوده و خواهد بود تمسک بالعروة الوثقی و دع ما یأمرک به الهوی تالله الحقّ انّ هذا لحبل المحکم الذی ظهر بین الأرض و السّماء فن تمسک به فقد نجا و من اعرض فقد هلك باری الیوم هر نفسی حقّ منیع را بدون او تعالی بخواید عارف شود و یا ادراک نماید مثل آن است که از اکمه طلب ارائه سبیل نماید و هذا لم یکن ابدأً دلیله آیاته و سلطانه اثباته ای علیّ بلسان بدیع پارسی کلمات ربّانی را اصغما و اگر تونشنوی البتّه قدرت محیطه الهیه انفسی بدعاً خلق فرماید که بشنوند ندای او را و بر نصر امرش قیام نمایند لیس هذا علی الله بعزیز و اگر از شمال وهم بیین یقین راجع شدی و از کوثر عرفان جمال

رحمن که در رضوان معانی جاری شده مرزوق گشتی بگوای اهل بیان بکدام دین متدینید و بر کدام صراط قائم اگر بگویند بنقطه بیان روح ما سواه فداه بگو بچه حجت و دلیل بآن سلطان سبیل موقن شده‌اید و معترف گشته‌اید اگر بگویند او را بنفسه شناخته‌ایم بگو هذا کذب صراح چه که الی حین بنفس خود عارف نشده‌اید تا چه رسد بنفس الله القائمة علی کلّ شیء و اگر هم این قول از این نفوس مسموع آید چرا بنفس الله الظاهرة که چون شمس مشرق است مدعن نشده‌اند و اگر بگویند بآیات منزله مؤمن شده‌ایم چرا باین آیات که بمثابة غیث هاطل از سماء غیب در کلّ حین نازل است کافر شده‌اند قل أؤمنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض فویل لکم یا معشر الظالمین

و من دون این دو مقام ظهورات قدرتیّه و شئونات الوهیّه که عالم را احاطه نموده بشأنی که برای نفسی مجال اعراض نموده الا بآن یكون معرضاً بکله عن الله و انبیائه و اصفیائه و اودائه قریب بیست سنه میشود که این عبد آنی بر بستر راحت نیاسوده و در کلّ حین در ارتفاع امر الله بنفسه کوشیده قسم بسلطان لایعرف که از اول ابداع تا حال چنین قدرتی ظاهر نشده که نفسی وحده اعلام قدرت بر اقصای عظمت مرتفع نماید و مع ذلک این مشرکین بر جمال مبین ربّ العالمین وارد آورده‌اند آنچه را که الآن روح الامین و هیاکل علّیین نوحه و ندبه مینمایند و اگر میگویند این آیات بدیعه از فطرت الهیه نازل نشده چنانچه مشرکین قبل در احیان ظهورات شمس حقیقت این سخن را گفته‌اند بگو الواح منزله که از سحاب عزّ ربّ العالمین در سنه ستین نازل شده موجود و این آیات بدیعه که از سماء قدس ابهی نازل شده حاضر و مشهود هر دو را نزد عدّه‌ای از اهل قلوب صافیه و ابصار حدیده و انفس زکیّه و آذان واعیه تلاوت مینمائیم تا نغمات الله و روائج قدسش از قیص کلمات بدیعی استشمام شود تالله الحقّ برایحه کلمه من تلک الکلمات لتبّ رایحه الله المهیمن القیوم ولكن کلّ ناس بزکام مبتلا گشته‌اند و هم لا یجدون ابدّاً الا من شاء ربّک العزیز المحبوب

اگرچه اعراض معرضین و اقترای مفترین بمقامی رسیده که قلم و بیان هر دو از ذکر بازمانده و مع ذلک انا نطعم العباد من مائدة العلیّه الطّریّه الأبدیّه القدیمیّه الالهیه لوجه الله و ما نرید منهم جزاء و لا شکورا فواللّٰذی نطق فی صدری که هیچ یک از ملل قبل بحجبات اهل بیان مشاهده نمیشوند چه که در جمیع کتب قبل ذکر ظهورات احدیه بتلویح ذکر شده مثلاً در توریّه در بعضی از مواضع ذکر شده که اگر نفسی بیاید و دعوی نبوت کند کاذب است چه که الهی جز اله موسی نبوده و رسولی جز من مبعوث نخواهد شد و احکام الهی جز ما نزل فی التّوریّه نخواهد آمد و در یک موضع بتلویح اشاره بظهور بعد فرموده و بشأنی بحجب و استار ذکر شده که اکثری از عباد از عرفانش عاجزند حال در این صورت اگر امت او از مشارق احدیه و مظاهر الهیه محتجب مانند فی الجمله عذری در دست دارند که بآن متعذّر شوند که معضلات کلمات الهی را ادراک ننمودیم لذا از منبع کوثر عرفان جمال رحمن محروم مانسیم

و هم چنین در انجیل روح القدس بنغماتی در علایم ظهور تغنی و تکلم فرموده که ادراک آن هر نفسی را ممکن نه الا المنقطعین چه که یرموزات خفیّه و اشارات دقیقه بیان شده چنانچه همان عبارات از قلم عزّ باقیه در رسایل فارسیّه مسطور گشت فانظروا الیها لعلّ تجدون در این صورت این طایفه هم اگر متعذّر شوند بآنکه عقول و ادراک ما قاصر بود از عرفان این کلمات مرموزه معضله شاید که بعضی از عباد پذیرند و هم چنین در فرقان که همه شما دیده‌اید که در علایم ظهور بعد بچه شأن و بیان از سماء سبحان نازل شده مثلاً از جمله هل یظنون الا ان یأتیهم الله فی ظلل من الغمام و هم چنین یوم تأتی السّماء بدخان مبین و هم چنین انفطار سماء و انشقاق ارض و اندکاک جبال و انسجار بحار و اقامه اموات از قبور و دمیدن در صور و اشراق شمس عن جهة الغرب و ارتفاع صیحه بین السّموات و الأرض و امثال این

کلمات که در کتاب الله مذکور است و هم چنین از ذکر خاتم النبیین ص که اصرح کلمات فرقانیه است با این عبارات صعبه مستصعبه و اشارات دقیقه خفیه اگر عباد از شریعه ربّ الایجاد و عرفان نفس او فی المعاد محروم مانند میتوان گفت که ادراک بیانات الهیه نموده اند و از معانی کلمات ربّانیه غافل شده اند چه که بفهم عباد نزدیک نبوده اگرچه جمیع این معاذیر در حین ظهور غیر مقبول بوده و خواهد بود چه که در هر ظهور بنفس ظهور و بما یظهر من عنده حجت بر کلّ من فی السموات و الأرض بالغ میشود و بر هر نفسی لازم است که مرآت قلب را از کلّ آنچه در دست ناس بوده طاهر نماید و بعد از تطهیر و اقبال البتّه انوار شمس مجلّی بر قلبش تجلّی فرماید و اگر حجت الهی در احیان ظهور بالغ نباشد تکلیف از کلّ ساقط میگردد مثلاً در اهل فرقان ملاحظه نما که هر نفسی که قلب را از اشارات کلماتیه مطهر نمود بعرفان نقطه بیان فایز نشد چه که ذکر ختمیت که در کتاب مذکور است از کلمات محکمه فرقان بوده با اثبات این کلمه و تحقیق معنی ظاهر آن در قلب هرگز اقرار ننماید باینکه نبی از اوّل لا اوّل بوده و الی آخر لا آخر خواهد آمد چنانچه در بیان مذکور است طهروا قلوبکم عما شهّدتم لتشهدوا ما لا شهد احد من العالمین در حین ظهور باید چشم از کلّ برداشت و بطرف الله ناظر شد که من دون ذلک لن یفوز احد بالله العلیّ العظیم ای بندگان هوی بشنود نغمات قدس بقا را و بمقرّ عرفوا الله بالله بشتابید و از دوش منقطع شوید این بیانات انبیا که در علامات ظهور فرموده اند

و اما نقطه بیان روح من فی لجج الأسماء فداه جمیع این بیانات را مرتفع فرموده و حجاب را بالمرّه خرق نموده و جمیع این کلمات معضله را بنفس ظهور و ما یظهر من عنده تمام نموده اند و معنی فرموده اند و بشأنی ذکر این ظهور عزّ احدیه را فرموده که برای احدی مجال توقّف نمانده تا چه رسد باعراض و جمیع بیان و ما نزل فیه را منوط بعرفان آن شمس عزّ باقیه فرموده و میفرمایند که مباد در حین ظهور به بیان از منزل آن محتجب مانند و بکلمات آن تمسک بسته از سلطان احدیه محروم مانند و مخصوص میفرمایند ای حروفات و مرایا شما بقول من حجت شده اید مبادا در حین ظهور بر جمال مختار استکبار نمائید و با آنکه در مستغاث اشراق شمس حقیقت را باسم من یظهر عزّ اسمه وعده فرموده اند مع ذلک میفرمایند که اگر در ساعت دیگر ظاهر شود احدی را غیر رسد که لم او بم بگوید چه که آن سلطان امکان لم یزل مختار بوده و خواهد بود و اگر احدی بغیر آنچه ذکر شده قائل شود حقّ جلّ ذکره را مختار ندانسته پناه میریم بحقّ از چنین توهّمات باطله و جمیع حدود و حجب و اشاره را از این مقام برداشته اند و آن جمال قدم ازلاً و ابداً مقدّس از حدود و اشاره دون خود بوده و احدی بر کیفیت ظهور اطلاع نداشته و ندارد لن یحیط بعلیه احد و انه بکلّ شیء علیم و میفرمایند من اوّل ما یطلع شمس البهّاء الی ان یغرب خیر فی کتاب الله عن کلّ اللیل ان انتم تدرکون ما خلق الله من شیء الا لیومئذ اذ کلّ للقاء الله ثمّ رضائه یعملون و در این مقام میفرمایند و لقد قرب الزوال و انکم انتم ذلک الیوم لا تعرفون و من یکن لقائه ذات لقائی لا ترضوا له ما لا یرضی نفس لنفس الی آخر قوله عزّ و جلّ

ای سمع امکان صاحب سمعی مشهود نه تو بشنو کلمات بالغه ربّانیه را که تصریحاً من غیر تأویل اخبار فرموده در آن ایام که شمس طالع است و نزدیک است در وسط زوال اشراق فرماید و لکن شما ای ملأ بیان آن یوم عارف بآن جمال سبحان نخواهید شد و تصریح باین اسم هم فرموده اند بقوله عزّ و جلّ من اوّل ما تطلع شمس البهّاء الی ان یغرب خیر فی کتاب الله الی آخر بیانیه جلّ و عزّ که احدی شبهه ننماید و بدون ما قضی الله تفسیر ننماید مع ذلک کلّ بحجبات نفس و هوی از ادراک شمس بها محتجب مانده اند و به ما امرهم الشیطان متمسک و کاش باحتجاب کفایت مینمودند بلکه بعضی بتحریف این کلمات مظهر اسماء و صفات مشغول شده اند و این ظلمی است که در ابداع فوق آن ظاهر نشده فویل للظالمین من عذاب یوم عظیم و بعد از ظهور این شمس عزّ صمدانی بعضی از مرایا توهّم نموده اند و رتبه شمسی ادعا نموده اند

ولكن غافل از اینکه در بیان فارسی نصّ فرموده‌اند که اگر مرآت ادّعی شمسی نماید نزد شمس ظاهر است که شبیح او است که او میگوید و هم‌چنین میفرماید مرایا بنفسها شیئیت ندارند و در مقام دیگر میفرماید

قل ان یا شمس المرایا انتم الی شمس الحقیقة تنظرون و انّ قیامکم بها لو انتم تبصرون کلکم کحیتان بالماء فی البحر تحرکون و تحتجبون عن الماء و تسألون عما انتم به قائمون حال ملاحظه نمائید که بشمس مرایا که مرایای اولیّه‌اند میفرماید که شما بشمس حقیقت ناظر باشید چه که وجود و ظهور شما بعنایت او بوده و خواهد بود و میفرماید شمس مرایا مثل حیتان در آبند که در بحر حرکت میکنند ولكن از بحر و ماء محتجبند چنانچه الیوم ملاحظه میشود که مرآت قوم در بحر آیات حرکت مینماید چنانچه آیات عزّ صمدانی که از ظهور قلم نازل شده اثبات خود مینماید و حرکت و اظهار شأن او از آیات الله بوده و مع ذلک از جوهر آیات و منزل آن در این ایام بالمرّه محتجب مانده در بحر حرکت مینماید و از سلطان بحر غافل و این بیان در رتبه شمس مرایا از ملکوت بقا نازل تا چه رسد بمرایائی که در تحت این شمس واقعند و هم‌چنین میفرماید فانّ یوم ظهوره اعلی الخلق مثل ادناه و انّ اقربکم من یؤمن به و لا انساب بینکم و لا افتخار الاّ بایمانکم به اینست که الیوم مشاهده میشود که اعلاّی خلق از ادنی بین یدی الله مذکور چه قدر از مظاهر علّیین که بسجّین راجع شده‌اند و چه مقدار از مطالع لا که بمقرّ مطهر الاّ وارد شده

و هم‌چنین بجناب آقا سید جواد میفرماید لأشکونّ الیک ان یا مرآة جودی عن کلّ المرایا کلّ بألوانهم الی لينظرون ملاحظه نمائید که از مرایا کلّها شکایت میفرماید ولكن هذا الجمال یشکو حینئذ عن الذی اشتهر بالمرآة لآنه ينظر الی بما عنده لا بما عندی باری الیوم اگر جمیع مرایا باسم الوهیّت و ربوبیّت و فوق آن بنفس الله و ظهور الله و یا ذات الله در بیان موسوم باشند کفایت نمینماید مادام که باین ظهور قدس ربّانی و بطون غیب صمدانی موقن نشوند جمیع معدوم صرف و مفقود بحت عندالله محسوبند چنانچه در ابتدای این الواح من قلم الله ثبت شده که فرموده ایّاک ایّاک یوم ظهوره ان تحتجب بالواحد البیانیه فانّ ذلک الواحد خلق عنده و ایّاک ایّاک ان تحتجب بکلمات ما نزلت فی البیان فانّها کلمات نفسه فی هیکل ظهوره من قبل تحذیر میفرماید که در حین ظهور مباد بواحد بیان از مظهر امر محتجب مانی و این واحد نفوسی بوده‌اند که بعد از نقطه بیان احدی بر آن نفوس مقدّم نبوده مع ذلک میفرماید که باین نفوس از حقّ محتجب ثنائید و از این بیان مفهوم میشود که در ظهور بعد بعضی از این حروفات باید موجود باشند و میفرماید که بآنچه در بیان نازل شده از حقّ محتجب ثنائید

حال انصاف دهید ای اهل بیان با این بیان اصرح اتمّ کسی میتواند الیوم معارضه نماید با نفس ظهور که فلان در بیان باسم الله مذکور است چگونه میشود الیوم از مقام خود سلب شود لا فوالذی اید الرّوح بنفسی چه که این اسامی و اذکار و توصیف بر فرض تسلیم کلّ کلماتی است که در بیان مسطور است و از جمله وصایای سلطان لایزالی اینست که بآنچه در بیان نازل شده از ظهور الله محتجب نشوید و علاوه بر این قسّم بشمس عزّ صمدانی که الیوم از افق قدس ربّانی اشراق فرموده که ذکر آن سلطان قدم خلق بیان را باسم ربوبیّت و یا عبودیّت هر دو در آن ساحت یکسان است و در سنگ که جماد است و حروف ثلاثه آن سه اسم اعظم الهی را ذکر فرموده‌اند و متنبّه نموده عباد را که در ملاحظه آن باین اسماء ناظر باشند تا در مصنوع آیات صانع مشاهده شود و مقتدری که این مراتب را بحجر عنایت فرموده اگر اخذ نماید لایق است نفسی را که اعتراض نماید تالله لن یعترض احد علی امر الله الاّ کلّ معتد اثمّ اگر ناس از بعث اسماء مطلع میبودند هرگز بسطان یفعل ما یشاء در هیچ امری اعتراض نمینمودند اینست که بعضی از ناس اسماء مبعوث میشوند

و در ملکوت اسماء معروف ولكن کینوتشان ابداً از سجین نفس و هوی عروج نموده لحکمة لا یعلمها الا الله و رب شهرة لا اصل لها و بعضی بکینوت مبعوث شده من دون اسم چنانچه حکایت خضر را استماع نموده که احدی در آن زمان بر علو مقام او مطلع نه الا الله چنانچه امرش از موسی مع علو مقامه و سمو قدره مستور بوده و بعد از حضور در خدمتش بخطاب آنک لن تستطع معی صبراً مخاطب شده و اگرچه در کتاب باسم خضر مذکور شده ولكن ما عرفه احد الا الله و عندنا علیه فی کتاب مبین و بعضی بکینوت و ذات و نفس و روح و اسم مبعوث میشوند اذا فاشهد و قل سبحان الله احسن المبدعين و اگر مراتب بعث بتمامه ذکر شود ملاحظه میشد که این مفتخرین باسماء در چه مقام و رتبه مذکورند ولكن امسک القلم الی ان یشاء الله و انه مبین کل امر فی کتاب مبین و دیگر آنکه کل اشیاء ممکن اسماء الهیه و مخزن اسرار صنعیه بوده و هستند و در هر کوری از هر شیء ظاهر میفرماید آنچه را اراده فرماید و اخذ میکند آنچه را بخواهد العجب کل العجب الیوم که جمال قدم و شمس اسم اعظم در قطب زوال مشرق و مستضیء شده مع ذلک ناس باسی از اسماء از انوار جمال و عرفان طلعت بی مثال ذو الجلال محروم گشته اند

قل تالله الحق بارادة من قلبه خلقت بحور الأسماء و ملکوتها ان اتم من العارفين و لو يأخذ الیوم کفّاً من التراب و یبعث منه اسم ما کان و ما یكون لیقدر و انه هو السلطان الملك المقتدر العزیز القدير تالله اذا بیکی لنفسی و بما ورد علی عیون النبیین و المرسلین فی الرفیق الأعلی و ینوحن فی انفسهم و یصیحن فی کینوناتهم ولكن الناس هم فی غفلة و وهم عظیم و بشأنی اهل بیان تنزل نموده اند که لسان رحمن بذکر امثال این کلمات مشغول شده و مع ذلک از او نمی پذیرند اینست شأن این قوم و الیوم هر نفسی که از ملکوت اسماء ارتقا نجوید ابداً باین فیض اعظم فایز نشود اینست که نقطه بیان میفرماید که نطفه ظهور بعد اقوی از جمیع اهل بیان بوده و خواهد بود اذا تفکروا فی ذلک یا اولی الألباب فوالذی قام بنفسه که اگر عباد در همین کلمه تأمل نمایند خود را مستغنی از دون الله مشاهده نمایند و در اثبات این امر بدیع بجواب و سؤال محتاج نخواهند بود و الله یقول الحق ولكن الناس لا یسمعون و هم چنین میفرماید قوله عز ذکره فان مثله جل ذکره کمثل الشمس لو یقابله الی ما لا نهاية مرایا کلهن لیستعکسن عن تجلی الشمس فی حدّهم و ان لن یقابله من احد فیطلع الشمس و یغرب و الحجاب للمرایا

حال ملاحظه نمائید که از این بیان قدس ربّانی مستفاد میشود که ممکن است شمس طالع شود و غروب نماید و مرایا در حجاب باشند مع ذلک میتوان گفت بعد از اشراق شمس الشمس التي یطوفن فی حولها شمس لا یعلم عدتهن احد الا نفس الله العالم العلیم که مرآت چگونه میشود از انوار شمس و تجلی آن ممنوع و محروم شود و حال آنکه مسلم است که وجود مرایا بنفسه لنفسه نبوده بلکه بوجود شمس قایم و منیرند چنانچه الیوم اگر تمام مرایای ممکنات بشمس عزّ صمدانی مقابل شوند در جمیع انوار شمس ظاهر و مشهود و مجرد انحراف جمیع معدوم و مفقود بوده و خواهند بود مشاهده در مرآت ظاهره نمائید تا در مقابل شمس قائم است آثار تجلی در او ظاهر و بعد از انحراف آن آثار محو بوده و خواهد بود چنانچه مشهود است

و هم چنین میفرماید او است آن سلطان مقتدری که اگر بحرکت بیاید لسان قدسش خلق میفرماید بقولی آنچه بخواهد و اراده فرماید از نبی و ولی و صدیق حال لایق است از مقتدری که بقول او نبی و ولی خلق میشوند اعراض نمایند و باسی از اسماء و یا بذکری از اذکار و یا بمرآتی از مرایا تمسک جویند ان هذا الا لظلم عظیم تالله الحق امری را مرتکب شده اند که احدی ارتکاب نموده چه که بعد از ظهور شمس در قطب زوال مجال توقف برای نفسی نه بلی اگر بنفس او

عارف نباشند و از عرفان آن جمال قدم بنفسه لنفسه خود را عاجز مشاهده نمایند حجت و دلیل طلب نمایند همان حجت و دلیلی که ایمان کلّ عباد باو محقق و ثابت بوده و اگر از بحور جود و فضل خود ظاهر فرمود دیگر که قادر است که توقف نماید مگر آنکه بالمرّه از حقّ اعراض نماید و در سجّین قهر و هاویّه نفی و حجم اعراض مقررّ یابد چنانچه اکثر از نفوسی که الیوم خود را بر رفراف ایمان و عرش ایقان متّکی و مستوی میدانند بالمرّه از حقّ اعراض نموده و در بحر کفر مستغرق و در کلّ حین بعداب بدیع معذبند و لکن من غیر شعور و ایکاش باعراض و انکار کفایت مینمودند لا فوالذی انطقنی بثناء نفسه که ابداً کفایت نخواهند نمود چنانچه نفس الّتی ربّیناه فی مذ الایّام و علّناه فی کلّ الأحيان کلمات الرّحمن کما یعلمون اهل الهند طیورهم قام علیّ و حارب بنفسی و اعرض عن جمالی و جادل بآیات الله المهیمن القیوم و باین کفایت ننموده بر قطع سدره الوهیّه ایستاد فلها دمره الله و ظهر ما فی قلبه اذا قام علی المکر بشأن لن یقدر احد ان یحصیه الا الله الملک العزیز القدیر و مفترباتی جعل نموده و انتشار داده که قلم عاجز است از ذکرش و شقاوتی که از اوّل دنیا الی حین ظاهر شده بنفس الله القائمه علی کلّ من فی السموات و الارض نسبت داده و معذلک در مقررّ خود ساکن و مستریح است چه که از حمقای ناس مطمئن است که کلّ در سبیل وهم سالکند و در بحر تقلید ساج فوالذی نفسی بیده که اگر اقلّ من ان یحصی ناس را با بصر مشاهده مینمود باین مزخرفات ارتکاب نمینمود و لکن غافل از اینکه عنقریب از خلف استار عصمت الهی هیاکلی ظاهر شوند که ببصر الهی حقّ را از باطل و شمس را از ظلّ فرق گذارند و بهیچ بندی از صراط مستقیم ممنوع نشوند و بهیچ سدی از نبأ عظیم محروم نگردند فیا لیت من ذی بصر لینظر الی کلماتهم الّتی یحکی عن انفسهم و ذواتهم لیعرفهم و یكون من العارفين قسم بسلطان اعظم که اگر نفسی در کلمات معرضین ببصر حدید ملاحظه نماید شأن و رتبه و مقام این انفس و همیّه را ادراک مینماید

و الیوم رؤسای بیان بهمان ادله که پست ترین اهل فرقان بر حقیّت خود استدلال مینموده اند بهمان دلایل استدلال نموده و مینمایند من حیث لا یسعون مثلاً حکم وصایت را که ظهور قبل بالمرّه از کتاب محو نموده چنانچه جمیع مطلقند که جز حروفات و مرایا در بیان از قلم رحمن نازل نشده و مرایا را هم محدود نفرموده اند چنانچه در دعوات میفرمایند الهی در کلّ حین بفرست مرایای ممتنع و بلوریات صافیه لیحکین عنک و یدلّن منک و در جمیع الواح من قبل الله این کلمات نازل من یشاء فلینظر الیها و یكون من العارفين حال بمثل امت فرقان که خاتم النبیین درست نموده و از مرسل و مبعث آن محتجب مانده اند این اصحاب هم اراده نموده خاتم الولیین برای نفس خود ثابت نمایند چنانچه مشهود شد و نفسی را که بقول او صدهزار ولیّ خلق شده و میشود در بر بغضا انداخته اند و در کلّ حین احجار ظنون از کلّ جهات بر وجود مبارکش میاندازند و در نفس خود صیحه میزنند و دعوی مظلومیّت نموده که شاید غلّ الله در انفس ضعیفه القا نمایند اینست شأن مرایا که ظاهر شده قل الیوم لو یحکم الله لاسم الذی یكون ابغض الاسماء عند الناس بانه ربّکم او بالعکس لیس لأحد ان یقول لم او بم لانه جلّ و عزّ یحکم ما یرید و لا یسأل عما اراد و انه هو المقتدر القدیر

و در این ایام رسائلی در ردّ حقّ بانامل شرکیّه نوشته و ارسال داشته اند قسم بآفتاب معانی که مثل اطفال بکلمات مزخرفه بی معنی تکلم نموده اند بل احقر لو انتم تعرفون حال کتب و رسائل این فته را با آنچه از خدام این بیت ظاهر شده میزان نمائید و خود انصاف دهید که شاید الیوم از فیض بحر معانی که جمیع ممکّات را احاطه نموده محروم نمائید و حال حقّ بشأنی تنزّل نموده که از اطراف متتابعاً از مسائل فرقانیّه سؤال مینمایند و باید جواب مرقوم دارد مثلاً نفسی مرآت را یا قوت فرض گرفته و بعد سؤال نموده که یا قوت قبل از بلوغ رتبه او باین مقام میشود تغییر نماید و بعد از بلوغ چگونه

تغییر مینماید یعنی مرآت قبل از وصول باین مقام مرآتیت ممکن بوده تبدیل شود و یا تغییر نماید ولیکن بعد از بلوغ باین مقام چگونه تنزل مینماید چنانچه اکثری باین مطالب بدیهیه الیوم از سلطان احدیه محروم مانده‌اند

اولاً بگو ای سائل نسأل الله بأن یوفّقک و یؤیّدک بشأن تعرف کلّ شیء فی مقامه و تنقطع عن کلّ الاشارات و لن تشهد فی الملک الا تجلّی انوار الّتی احاطت العالمین و یخو عن قلبک کلّ الأذکار و تقوم علی ثناء ربّک العزیز المختار لأنّ فی مثل ذلک الیوم لا ینبغی لأحد ان یلتفت الی شیء عمّا خلق بین السّموات و الأرضین هل ینبغی لنفس بعد اشراق الشّمس فی قطب الزّوال ان یشغل بذکر النّجوم او یسأل عن السّراج ولو یكون سراجاً منیراً لا فوجهای المشرق المقدّس العزیز المنیر دع کلّ الأذکار عن ورائک ثمّ تمسّک بهذا الذّکر الذّی ظهر بالحقّ و ینطق فی کلّ شیء بأنّه لا اله الا انا العزیز العلیم و اگر موفق بآنچه در این آیات منزله از سماء احدیه نازل شده نشدی و بجواب مسئله خود ناظر باشی بشنو نداء ابهی را از افق عزّ اعلی و اولاً بدان که کلّ شیء بکلّ شیء تبدیل شده و میشود و علم ذلک فی کتاب ربّک الذّی لا یضلّ و لا ینسی و ثانیاً اگر از تو سؤال شود که حقّ قادر است بر تبدیل یاقوت یا نه جواب چه خواهی گفت

باری عجز لازال شأن خلق بوده و حقّ منبع در قطب اقتدار قائم بحرفی قادر است که جمیع من فی الأرض را قطعه‌ئی از یاقوت رطبه حمرا فرماید و بحرفی کلّ را بحجر راجع نماید فتعالی عمّا اتم ظننتم فی قدرته و تظنّون و از این مقام گذشته یاقوت را در نار بگذار و بعد ملاحظه کن که چه میشود تا بر تبدیل کلّ شیء الا الله موقن شوی و هم‌چنین یاقوت قلب که در نار نفس و هوی مبتلا شد البتّه از لطافت و لون و صفای خود محروم ماند و الیوم بسی از قطعات یاقوت که بحجر راجع شده و خود شاعر نیستند و کذلک بالعکس لو اتم من العارفین در یاقوت انواع متعدّده و الوان مختلفه مشهود و جمیع الوان آن در نار تغییر مینماید مگر دو قسم که به بهرمانی و رمانی مشهورند و این دو هم اگرچه بنار شدیده در ایام عدیده تغییر مینماید ولیکن از ورای حجاب اگر در نار متوسطه بمانند ضرّی مشهود نه و بعضی بر آند که نار بر لون این دو قسم بیفزاید و اما اگر نار الهی که در علم مکتوم ربّانی بکبریت احمر معروفست بر یاقوت القا گردد فی الحین تکلیس شود چون سایر اجساد انما النار یصلح کلّ مفسد و یفسد کلّ مصلح تزیّد الصّالح صلاحاً و الفاسد فساداً هر نفسی که از علم الهی مطلع شده آنچه ذکر شد ادراک مینماید و من دونه لیس لأحد نصیب الا بأمر من لدن مقتدر قدیر

باری ای سائل در جمیع ما سوی الله و نفس ظهور تغییر و تبدیل مشهود است خلقنا الأشياء من التّراب و نعیدّها الیه و نبعث منه حیاً ذلک وعد من لدنا فسوف نوفی بما وعدنا کم به و انا خیر الموفین

ای قوم ندای طیر بقا را از رضوان اعلی بشنوید و ریحیق الطف ارقّ اصفی از انامل قدس بها بنوشید و از کلّ ما سوی الله غنیّ و بی‌نیاز شوید تا بحور علم و حکمت ربّانی از قلب و لسان جاری شود و از امثال این مسائل فارغ و مقدّس گردید زینهار قلب را که ودیعه جمال مختار است بآلایش کلمات فجّار و شبهات اشرار میالائید چه که الیوم بکلّ حیل و مکر ظاهر شده‌اند و بهر نحو که ممکن شود القای شبهه در قلوب مینمایند و از همه این بیانات گذشته اگر در عالم شیئی یافت شود که تبدیل نشود و تغییر نیابد این چه دخلی بمطلب این قوم دارد مثلاً یاقوت برعم این قوم اگر تغییر نیابد چه مناسبت دارد بآنکه مقبل نمیشود که معرض شود و یا موحد مشرک و مؤمن کافر در بعضی اشیاء ملیک اسماء امکان تغییر گذاشته و در بعضی نگذاشته مثلاً نحاس امکان دارد ذهب شود ولیکن تراب بالفعل امکان ذهبیت در او موجود نه و این مطلب را چون اهل علم از قبل ذکر نموده‌اند این عبد دوست نداشته که مفصّل ذکر نماید ولیکن در انسان امکان علم و جهل و اقبال و اعراض و ایمان و کفر موجود و مشهود است و اگر مقصود سائل از ذکر ذهب و یاقوت در رتبه

جماد بوده این از مقصود او بغایت دور است چه اگر هم بالفرض ذهب نحاس نشود و یاقوت رماد از این نمیتوان در سایر مصنوعات صانع قیاس نمود و این نزد اهل بصر که بمنظر اکبر ناظرند واضح و لایح است و اگر مقصود در رتبه انسان است معلوم بوده که ذهب و یاقوت در رتبه مؤمن ایمانه بالله و عرفانه نفسه بوده و خواهد بود و این بسی واضح است که تبدیل میشود چنانچه بسا از عباد که در اول ظهور جمال رحمن بایمان فایز شده‌اند و بعد معرض و اگر از عالم وهم متصاعد شوی و قلب را از اشاره قولیه مقدس نمائی تبدیل کل شیء را در کلّ حین بکلّ شیء مشاهده نمائی و من فتح له هذا البصر انه من اولى الأبصار لدى الله المقتدر المختار جوهر بیان طلعت رحمن آنکه امر الله لازال مقدس از ذکر و وصف و تحدید بوده و خواهد بود و هر نفسی باین حجاب اراده نماید ملوک من فی لجج اللانهایات را ادراک نماید ابداً موقن نخواهد شد بقوت سلطان بقا حجاب اسماء و دون آن و فوق آن را خرق نمائید و بمدینه اعتر ارفع امنع اقدس اهی وارد شوید که الیوم جز ظلّش نار و جز حبّش مردود بوده و خواهد بود

و هم چنین نفسی از عدد آیه منزله اقتربت الساعة و انشق القمر سؤال نموده بگو ان یا ایها الناظر الی الکلمات عدد را بگذار و بخود آیه ملاحظه نما و اگر الیوم کلّ من فی السموات و الأرض باین آیه مبارکه ناظر شوند و در معانی مستوره آن تفکر نمایند جمیع را کفایت نماید چه که امروز شمس باطن از افق ظاهر آیه اشراق فرموده و سیفی است قاطع در ردّ نفوسی که غیر الله را ولیّ اخذ نموده‌اند و معنی این آیه تا این ظهور منبع ظاهر نشده چه که در حین ظهور نقطه اولی ولیّ علی زعم ناس نبوده تا منشق شود بلکه علما بوده‌اند و تعبیر از علما بنجوم شده و از ولیّ بقمر و از نبیّ بشمس اینست که در این ظهور شمس از افق الله مشرق و قر و هم منشق شده اذ قل فتبارک الله اقدر الأقدار

حال در این آیه منزله تفکر نمائید و انصاف دهید و لا تکنوا من الذینهم یعرفون نعمة الله ثمّ ینکرون و ایکاش این ناس باین ولیّ و مرآت که برای خود من دون الله اخذ نموده‌اند مطلع میشدند قسم بافتاب عزّ صمدانی که اصل امر که در باره مرآت شنیده‌اند بآن نحو نبوده و هر نفسی ادعای علم نماید کذب برّ البقاء و آنچه نظر بحکمة الله این عبد مذکور داشته بین الناس اشتها یافته و مقصود از کلمات نقطه اولی جلّ جلاله را احدی ادراک ننموده و این عبد اصل امر را از کلّ مستور داشته لحکمة لا یعلمها الا نفسی العظیم الحکیم فوالله فعل بموجده الذی خلقه بنفخة من عنده ما لا فعل احد فی العالمین و اگر خلق لوحی از الواح بدیعه که از سماء عزّ احدیه در این ایام نازل شده ببصر الله ملاحظه نمایند از حق محتجب نمی‌مانند و ماسوایش را معدوم مشاهده میکنند و موقن میشوند که مادونش غیر مذکور بوده و خواهد بود تا چه رسد بمعرضین و بعضی الیوم بعصمت بعضی من دون الله قائل شده‌اند چنانچه اهل فرقان من غیر شعور تکلم مینمودند و مقصود از عصمت را ابداً ادراک ننموده‌اند حکم عصمت الیوم محقق میشود هر نفسی که بعد از استماع کلمة الله و ندائه بکلمه بلی موقن شد از اهل عصمت بوده و من دون آن از عصمت خارج چنانچه نقطه بیان روح ما سواه فداه میفرماید مخاطباً للعظیم فانّ الأمر قد رقت عن الحدودات انت تصفی عباداً حین ما تجلّی الله لهم بهم قد عرفوا الله بارئهم و ما صبروا فیه و ما شکوا حتّی اجعلنهم مثل ما جعلت من قبل من الأنبیاء و الأوصیاء و الشّهداء و المقربین و لعمری لو تحضرنّ بعدد کلّ شیء لأجعلنّه و لا ینقص عن ملک الله قدر شیء و لا یزید قدر شیء و لکن تری ینبغی لتلك الدرجة العصمة الكبرى و لم یکن العصمة بما تری عند الناس من احتیاطاتهم فی دینهم لأنهم حین ما سمعوا نداء أ لست برّبکم ما قالوا بلی قد خرجوا و انما العصمة للذینهم حین ما قال الله أ لست برّبکم قالوا بلی و انّ الله لم یقل لأحد الا بمظهر نفسه فی کلّ ظهور انتهى

و بعد از این بیان که اصرح کلّ کلمات من قلم الله نازل شده دیگر که میتواند برای خود عصمت ثابت نماید الا بعد از تصدیق این امر اعظم انظم الیوم کلّ ناس فی ایّ رتبه کان از عصمت خارجند مگر آن نفوسی که باین ظهور قدس صمدانی موقن شده اند ای عباد بشنوید نداء الله را و آذان فطرت را از استماع کلمات اهل فرقان طاهر نموده تا بیان ابدع لسان رحمن را ادراک نمائید آخر تفکر نمائید این فته در کدام قول صادق بوده اند هزار و دوست و شصت سنه بحتم ظهورات قائل بوده و هم چنین بکون قائم علی هیکل مخصوص در ارض معینه و هم چنین در علائم ظهور که بهزار روایات تمسک بسته بشأنی که منکرین این اقوال را کافر میدانستند و بعد معلوم شد در ظهور نقطه بیان جلّ ذکره که جمیع مخطی بوده و مظاهر عزّ احدیه لمیزل طالع و لایزال مشرق خواهند بود و هم چنین در سایر اقوال این هیاکل اضلال ملاحظه کن که کلّ توهم بوده و خواهد بود معبودهم هواهم و مسجودهم اوهاهم ان اتم تعرفون مع آنکه جمیع اهل بیان مشاهده نموده اند که آنچه در دست این فته بود غیر حقّ بوده مع ذلک متصلّاً بکلمات اهل فرقان استدلال مینمایند و متکلمند چنانچه تازه این فته بذکر وصایت قبل میخواستند ناس را از فرات قدس الهی و شریعه عزّ صمدانی ممنوع نمایند قسم بجمال الله العلیّ الأبهی که اگر هزار مظهر ظهور در ظهور نقطه بیان موجود بود و در اقرار بر امر ملوک مختار اقلّ من حین اضطبار مینمود از اهل نار عندالله محسوب میشد خرق کنید حجات وهم را و بسماء عزّ ابهی عروج نمائید و اگر میخواهید حقّ بر جمیع معلوم شود چند نفر از منصفین حاضر شوند در این مدینه و آثار الله و کلماتش را ملاحظه نمایند و هم چنین مدعیان هم در این ارض حاضرند درست استفسار نمایند تا آثار حقّ از دوش مبرهن گردد و بر جمیع محقق شود که دونه فقرآ لدی بابّه و عجزآ عند حضرتّه و فقدآ لدی ظهورات انواره در بیان فارسی لسان الهی فرموده قوله تعالی منتهی جدّ و جهد خود را نموده که در یوم ظهور حقّ از کلمات او بر او احتجاج نگردد که کلّ بیان کلام ظهور قبل او است و او است عالم تر از آنچه نازل فرموده از کلّ خلق زیرا که روح کلّ در قبضه او است و در نزد کلّ نیست الا شبیحی اگر بر حقّ مستقرّ باشند والا که لایق ذکر نیست انتی

این بیان جمال رحمن حال ملاحظه نمائید با اینکه کل را منع فرموده اند از احتجاج بآن جوهر وجود و سازج معبود و صریح فرموده اند بکلمات بیان بمنزل آن در ظهور بعد احتجاج نمائید مع ذلک الیوم مشاهده میشود که کلّ باحتجاج برخاسته اند و میگویند فلان را در بیان باسماء حسنی موسوم نموده اند مع ذلک چگونه میشود از این مقام تنزل نماید و هم چنین میفرماید عزّ ذکره او را شناخته بآیات او و احتیاط در عرفان او نکرده که بقدر همان در نار خواهی بود انتی و نظر باین کلمات محکمه الیوم کلّ محتاطین در این امر امنع اقدس در نازند لا شکّ فی ذلک و قوله عزّ ذکره و اگر در مابین خود و خدا توجه میکنید مثال او است که در افتدۀ شما است باو از او محتجب نگردید و بشناسید کسی را که از برای عرفان او خلق شده اید و قوله تعالی

در نزد هر ظهوری از ظهور شجره حقیقت مؤمنین باو و کتاب او از قبل بظهور او و کتاب او از بعد محتجب میشوند بحیثیتی که نماند الا مؤمن خالص و او اعزّ از کبریت احمر است انتی چنانچه الیوم کلّ ممتحن شده اند و اکثری از بریه از سلطان احدیه اعراض نموده اند و میگویند فلان در بیان باسم الله نامیده شده و هم چنین بامثال این کلمات از سلطان عزّ لایزال محروم مانده و ملتفت نشده آنچه را عامل شده اند و بر فرض تسلیم غافلند از اینکه کلّ اسماء در آن ساحت اقدس در صقع واحدند عطا میفرماید کیف یشاء و اخذ میفرماید کیف یرید قوله تعالی چه که کسی عالم بظهور نیست غیر الله هر وقت شود باید کلّ تصدیق بنقطه حقیقت نمایند و شکر الهی بجا آورند انتی مع ذلک بعضی معارضه در قرب ظهور نموده چنانچه ملل قبل کلّ باین معارضات مشغولند قل ویل لكم چه زود تبدیل نموده اید نعمت الهی را و

بسبب وهم و خطا سالک شده‌اید با آنکه هنوز از ظهور چیزی نگذشته که کلّ بقدم اوّل راجع شده باری حقّ لم یزل مختار بوده و لایزال مختار خواهد بود بهر نحو بخواید ظاهر میشود و آنه هو المختار و ما سواه مقبوض فی قبضة قدرته المهیمن القیوم

فوالذی نفسی بیده لم یکن الیوم ظلم اعظم من انّ الذی ینطق فی کلّ شیء بأنّی انا الله لا اله الا هو اراد ان یتبث لعباده بأنّه یكون مقتدرّاً بأن یدلّ اسماً من اسمائه بعد الذی یكون ملکوت الاسماء خاضعة لسلطنته و جبروت الصفات مشفقة من خشیتة و لاهوت العماء منقادة لحضرته و منجعة بارادته و بدعت بأمره و یرجع الیه اینست شأن این خلق نابالغ ناقابل مقتدری که کلّ اسماء خلق شده باراده او و کلّ صفات ظاهر شده بسلطان مشیت او و اهل ملأ اعلی طائفند حول او باید استدلال نماید بر اینکه قادر است از نفسی قیص اسمی از اسماء را انتزاع فرماید مع آنکه اطلاع بر آن اسم نداشته و ندارند

و مریین در قدرت سلطان یفعل ما یشاء و این ظهور ابداع امنع اعلی ید الله را مغلول دانسته‌اند ولو بلسان اقرار ننمایند بذلک یشهد لهم لسان المختار ولو هم ینکرون قوله جلّ ثنائه اذ عند الخلق لم یکن الا کلماتاً ما اطلعوا بمرادک فیها و لذا قد احتجبوا یوم ظهورک انتہی اینست که الیوم کلّ بکلمات بیان از منزل آن محتجب مانده‌اند مع آنکه بمراد الله مطلع نبوده و نخواهند بود چنانچه آن جمال قدم برؤسای بیان مرقوم فرموده‌اند که مراد الله را در کلمات او از حرف حیّ که تلقاء وجه بوده سؤال نمائید چه که شما عارف بمراد الله نیستید و حرف حیّ مذکور جناب آقا سید حسین بوده و هو استشهد فی سبیل مولاه و فایز نشد نفسی بقلای او تا از معانی کلمات صمدانیّه استفسار نماید و مقصود از این بیان که لسان رحمن فرموده آنکه رؤسا بدانند که عارف بر معنی کلمات الهیه نبوده و نیستند و چون ظهور مبین قریب بود لذا سید مذکور بمقرّ اعلی ارتقا جست تفکروا فی ذلک یا اولی الافکار و قوله جلّ ثنائه و انّ کلاً ذکرت لک فی مقام الاستدلال رشح من طمطام الظاهر و ان اردت سرّ الفؤاد بحکم طلعة الباطن لا تشير الیها الاشارة و لا یواریها المحیبات اللانهایة و لا یحتاج احد بذکر دلیلها لآنها هو نفس الظهور و تمام البطون فسبحان الله عما یصفون انتہی

جمالی را که میفرماید اشاره را بآن ساحت عزّ احدیه سبیل نه اعزازاً لحضرته و اخباراً لصفاء کینونته و لطافة رتبته مع ذلک بعد از آنکه بکلّ ظهورات الهیه و تمام شئونات احدیه شمس جمال خود را از افق قضا ظاهر فرمود از کلّ جهات سهام کین بر جمال مبین ربّ العالمین انداخته و اوّل من رمانی هو الذی حفظته تحت جناحین فضلی و ربّیناه تحت عبّی و علّناه فی ایامی و هو الذی قتلنی بسیف الاعراض و سفک دمی و ضیع حرمة الله فی نفسی و انکر آیاتی بعد الذی کان خاضعاً لحرف منها و خلق بنفحة عنها و جاحد حقّ الله فی حقّی و حارب بنفس الله فی نفسی و افقی علی قتلی فی الظاهر و لما امنعه الله بسلطانه و اظهر خفیّات قلبه علی الذینهم هاجروا فی سبیل الله اذاً قام علی الافتراء و رجع فعله و ظلمه الی نفسی المظلوم اطمیناناً من الذینهم اتبعوه تالله انفطرت سموات الأمر من فعله و شقت اراضی القدس من ظلمه و قدّت ستر حجاب الملکوت من اقواله و بکت سگان مداین البقاء من اثمه و هو یضحک فی نفسه کأنّه ما ارتکب فی الملک شیئاً تالله اذاً ینیکی کلّ شیء و لکن انه لا یكوننّ من الشاعرین فسوف یعلم حین الذی یأتیه الموت و یدور عینته من سطوة القهر و یقول هل لی من رجوع لأستغفر عما فعلت اذاً یضرب علی فیه طین الهاویة و کذلک قدر للمستکبرین علی الله المهیمن العزیز القدر قوله عزّ ثنائه فسبحانک اللهم یا الهی ان تقل قد عفوت عن البیان و من فیه فاذا کلّ فی غفرانک و رضائک و ان تقل لا فانی انا الآخذ بأذیال جودک و المستشفع الیک بنفسک انتہی

و شکی نبوده که ذات قدم تکلم نمینماید مگر بلسان مظهر نفس خود و مشاهده نمائید که در این بیانات چه مقدار خضوع از محبوب امکان ظاهر شده که جمیع بیان و ما فیہ را بنعم و لای سلطان بقا در ظهور آخری منوط فرموده‌اند و حال ملوک غیب و شهود بر جمیع مشهود و بشائی ضرر وجود مبارکش وارد شده که اگر جمیع بحور غیب و شهود مداد شوند و کلّ من فی الملک اقلام و جمیع من فی السموات و الارض راقم البتّه از ذکرش عاجز شوند و ایکاش که از اهل ایمانش می‌شمردند فلعة الله علی الظالمین و المشرکین و مع ذلک بیان میخوانند و استکتاب مینمایند قربّ تالی بیان و البیان یلعه و ربّ عامل فیہ و العمل یبرأ منه و ربّ ذاکر و الذکر یفرّ منه اعاذنا الله و ایاکم یا ملاّ الموحّدين من هؤلاء و شرّهم و مکرمهم و خدعهم و هم چنین در مناجات با ملوک اسماء و صفات ذکر مینمایند

فأسألك اللهم بغنائک عن کلّ شیء ان تقبلّ البیان و من فیہ فأتی قد سمیت کلّها قد ظهر منّی علی ذلک الاسم و جعلت کلّ ذلک کتّاباً ورقاً من اوراق الحدائق الیک ان تقبلّته یا محبوبی فانّ ذلک من ظهور فضلک و رحمتک و ان تردّته یا محبوبی فانّ ذلک من ظهور عدلک و غناء ربوبیتک انتی

مع آنکه جمیع بیان بقول آن کینونت سبحان و طلعت رحمن منوط بوده حال به پست‌ترین خلق او مشغول و از جمالش محروم مانده‌اند فویل لهؤلاء ثمّ ویل لهؤلاء تالله ما یمرّ هؤلاء علی شیء الا و انه یتعید بالله منه و یرأ عنه و بلسان سرّه یقول یا ایها المشرک الغافل بأی حجة آمنت بظهور علیّ قبل نبیل و بأی برهان کفرت بحسین قبل علیّ لا یا ملعون تالله ما آمنت من قبل بأحد من رسل الله و لو آمنت فی عهد ذلک الایمان ما کان ایماناً حقیقیّاً بل کان شبهاً و لو کان علی التّحقیق ما کفرت بالذی به حقّق رسالة کلّ رسول و بعث کلّ نبیّ و ایمان من فی السموات و الارضین ترجمه این کلمات امنع صمدانی بلسان ابدع فارسی خالصاً لوجه الله ذکر میشود که شاید نفوسی از آرایش نفس و هوی پاک شده بسماء عزّ بقا که مقام عرفان نفس رحمن است عروج نمایند و له الأمر یدعی من یشاء الی جماله المقدّس المنیر الیوم هر نفسی که از وجه معبود حقیقی اعراض نماید مرور نمینماید بر هیچ شیئی مگر آنکه بلسان سرّ میگوید ای مشرک بالله بکدام حجّت و برهان بجمال رحمن در ظهور قبل ایمان آورده و بکدام دلیل از ملوک سبیل در این ظهور کافر شده قسم بآفتاب عزّ تقدیس که لم یزل کافر و مشرک بوده و اگر در عهدی اظهار ایمان نموده از روی حقیقت نبوده بلکه شبیحی بوده در تو و در این ظهور اخذ شد دام الایمان فی الایمان و رجع الشیطان الی مقرّه فی اسفل الحجیم و اگر ایمانت علی التّحقیق بود کافر نمیشدی بنفسی که باو محقّق شد رسالت کلّ رسل و بعث کلّ انبیا و ایمان جمیع آنچه در آسمانها و زمینها است ای عباد قدری بقلب طاهر و نظر انصاف در امر الله ملاحظه نمائید که شاید از حرم ربّانی محروم نشوید و از کعبه قدس صمدانی ممنوع نگردید

ای علیّ اگرچه تو سائل و جواب باسم تو مرقوم میشود و لکن بسیار مشکل بنظر میآید که الیوم مذعن بحقّ شوی و از کلّ ما ذکر فی اللوح متذکر گردی چه که قلبت بحجبات غلیظه محتجب شده و بصرت بسبحات لانهایه مستور و لکن نظر الله و لحظاته سرّاً بقلوب دیگر در این کلمات متوجه است و عنقریب بقدرتی ظاهر شوند که جمیع ما سوی الله را در ظلّ خود مشاهده نمایند و لکن نظر بسبقت رحمت رحمانی و احاطه فضل سبحانی باسم تو نازل شده لعلّ یاخذک نفحات ایام الله و ینقطعک عن العالمین بیانه جلّ احسانه لم یزل لتضرین المثل بالشمس و ما دونها بالمرایا کلّ مرآة علی قدر ما تجلّت لها بها من نفسها فیها فاذا یتدلّ علیها کلّ بها قائمون و لو یرفع عنها آیه الّتی قد تجلّت لها بها فیها فاذا لم یکن فی المرآة من شیء یدلّ علی الله کذلک اذا یرفع الله ما یرفع لن یحکمن من بعده بآیات افئدة الناس ولو انّ کلّهم یقولون انا بالله و

بآياته موقنون ما شهد الله عليهم بما هم فيه ينطقون ای مدهوشان خمر اوهام بشنويد ندای ربّ علیّ اعلی را که در این کلمات بالغه و آیات محکمه متقنه مرتفع شده که شاید بر خود و انفس عباد رحم نموده بر سدره امریه الهیه اجار ظنیّه بغضیه میندازید و اگر هم خود مهدی نشوید عباد را از شریعه ربّ الایجاد در این ایام شداد محروم نسازید میفرمایند کلّ مرآتند و حاکیند از شمس باندازه و مقام خود علی قدر تجلّی شمس در آن مرآت بنفس مرآت در این وقت استدلال میشود باینکه کلّ بشمس قائم و موجودند و اگر اخذ شود آیه تجلّی شمس که در مرآت بنفس مرآت تجلّی فرموده باقی نماند در مرآت شیئی تا دلالت کند بر مجلّی و خالق خود و با این کلمات محکمه غیر متشابهه بالغه اهل بیان شبهه نموده اند که چگونه میشود مرآت از تجلّی انوار شمس محروم ماند و در این رتبه بشأنی توقّف نموده اند که ذکر آن ممکن نه و بر نفسی که از یک تجلّی از انوار اسم انورش صدهزار مرایا مستضیء و مستنور میشوند و از یک تجلّی اسم اخذش کلّ بحدود نفس خود مردود اعتراض مینمایند و از جمالش اعراض و بعد از اشراق شمس جمال در قطب زوال میگویند انوار و دلیلش چیست

ای بی خبران سر از نوم غفلت بردارید و انوارش که عالم را احاطه نموده مشاهده کنید بعضی میگویند زود اشراق نموده ای بی بصران یا قریب و یا بعید حال اشراق فرموده شما ملاحظه نمائید فی الحقیقه این اشراق محقق است یا نه دیگر قرب و بعد آن در دست شما و این غلام نبوده و نخواهد بود حکمت الهیه که از انظر بریه مستور است اقتضا نموده یا قوم فارضوا بما رضی الله لکم و قضی علیکم فوالله لو کان الأمر پیدی ما اظهرت نفسی ابداً ای صاحبان بغضا قسم بآفتاب فلک بقا که اگر امر بدست این عبد بود هرگز خود را معروف نمینمودم چه که اسم مذکورم ننگ دارد از ذکر این السن غیر طاهره کاذبه و در هر حین که ساکن شده و صمت اختیار نمودم روح القدس از یمین ناطق شده و روح الأعظم قدام وجهم و روح الامین فوق رأسم و روح البهّاء در صدرم ندا فرموده و حال اگر بسمع لطیف استماع شود از جمیع اعضا و احشا و عروق و اظفار نداء الله را استماع نمائید حتّی از شعراتم میشنویید بأنّه لا اله الا هو و انّ هذا الجمال لبهائه لمن فی السموات و الأرضین و لو کان هذا ذنبی تالله هذا لیس من عندی بل من لدن من ارسلنی و بعثنی بالحقّ و جعلنی سراجاً للعالمین ای قوم فوالله رایحه صدق از کذب بسی معلوم و واضح است مپسندید بر نفس حق آنچه بر خود نمی پسندید آخر قدری تأمل نمائید مقصود این غلام در این آخر ایام در این سخن کبری چه بوده و چه خواهد بود فتأمّلوا یا ملأ الغافلین یا قوم فاستحیوا عن الله و لا تشکّوا فی امره و لا تسأل الدلیل عن الشمس و اشراقها لأنّ دلیلها هو ضیائها و انوارها و انک لا تکن مربیاً فی ظهورها لأنّها اشرفت و لا مردّ لها بل فاسأل الله بأن یفتح بصرک لتدرک انوارها الّتی احاطت الکونین قل تالله قد رقم قلم القدس من رحیق المسک علی جبینی البیضاء بخطّ ابی

ان یا ملأ الأرض و السماء انّ هذا هو المحبوب الّذی ما شهدت عین الابداع مثله و لا عین الاختراع شبهه و انه هو الّذی قرّت بجماله عین الله الملک العزیز الجمیل حدیث قبل است که صفحهئی از توره در دست یکی از اصحاب رسول الله بود حضرت فرمود چه در دست داری عرض نمود توره فرمود بگذار آن را اگر میبود صاحب آن اطاعت مینمود مرا حال ملاحظه کن کتاب الهی که امر کلّ از نبیّ و حروفات و مرایا و ابواب و ارکان باو محقق و ثابت شده اخذ آن و قرائت آن ممنوع شود جایز و لکن تبدیل یکی از مرایا علی زعمکم که بوجود حروفاتی محقق شده که آن حروفات بکتاب ثابت و محقق شده اند جایز نه فویل لکم تقولون ما لا تشعرون و تحسبون انکم مهتدون کما یظنون ملل القبل و بذلک یفرحون تالله لا عاصم لأحد من امر الله الا بأن ینقطع عن کلّ من فی السموات و الأرض و یتوجّه الی الله المهیمن القیوم نظر را مطهر ساخته تا جمیع اشیاء را الیوم در صقع واحد مشاهده کنید و انوار شمس تقدیس را از افق قیص پچشم و بصر ظاهر و

باطن مشاهده نمائید و از جمیع این براهین گذشته در میرزا اسدالله که نقطه اولی جلّ ذکره باو خطاب فرموده ان یا مظهر الأحدیّه حال انصاف دهید کسی که محلّ ظهور سلطان احدیه باشد بقول الله چگونه ابوالشّور مینامید و اگر بگوئید این شأن را مرآت از او نفی نمود بر فرض جواز آن حال اگر نفس نقطه قیص قبول را از مرآت از مرایا انتزاع فرماید چه اعتراض بر آن جمال قدم وارد و اگر بگوئید از کجا محقق شده که این نقطه مشهوده و کلمه جامعه در ادعای خود صادق باشد میگوئیم بهمان حجت و برهان که از ظهور قلم کلمای ظهر من عنده و نزل من لدنه را مسلم داشته‌اید حال بهمان حجت و برهان ناظر شوید و بخواهید ان رأیت لا تکفروا بالله الذی خلقکم بأمره ان انتم من المنصفین و هم چنین به اسدالله میفرماید ان یا حرف الثالث المؤمن بمن یظهره الله جلّ اجلاله و هم چنین در رساله جفریه که مخصوص او از سماء هویه نازل شده در صدر رساله مکتوب و هذه صورته ما نزل لحضرة الأسد و الفرد الأحد المستشرق بالنور الصمد اسم الله الدیان لله الواحد المعتمد و بعد میفرماید جلّ ذکره ان یا اسم الدیان هذا علم مکنون مخزون قد اودعناک و اتیناک عزّاً من عند الله اذ عین فتّادک لطیف تعرف قدره و تعزّ بهائه و بعد میفرماید عزّ قدره ان یا اسم الأجل لا تنظر الی ذلک الخلق الا بمثل اغنام یدهبه راعیه کیف یشاء و من دون آنچه ذکر شده کلمات قدس صمدانیه که در توصیف او نازل در کتاب موجود فانظروا الیه و این بنده نظر باختصار ذکر ننموده

ای اکنه وجود بصر بگشا و ملاحظه بوهم خود نما که همان فعلی را که خود مرتکبی و بآن عامل حال از آن متعجب و متحیر مانده چنانچه دیان را دنی میگوئی و فرد الأحد که از اعظم اسماء الهی بوده ابوالشّور نامیده و مع ذلک اعتراض بر سلطان یفعل ما یشاء نموده که چگونه میشود حلو مّر شود و یا مرآت حجر گردد با اینکه اسدالله انکار حقّ نمود و حین ورود مدینه الله بین یدی العرش حاضر و بآنچه اهل بیان در آن یوم بآن مقرّر بوده اند اقرار نموده و مع ذلک ورد علیه ما ورد بلکه اکتفا باو وحده نموده بر جمعی حکم قتل جاری نموده کتاب مستیقظ موجود ملاحظه نمائید قسم بافتاب معانی که در آن کتاب بر کلّ مظاهر احدیه فتوای قتل داده شده با آنکه حکم قتل بالمره از بیان و اهل آن مرتفع شده بنصّ منزل بیان یک دو افترا بآن بیچاره زده‌اند و حکم قتل جاری نموده‌اند من غیر اذن الله و ربّ مقتول شعر منه خیر من الف قاتلیه چنانچه حال بر جمال احدیه ظلم باین واضحی و مبرهنی وارد و بقتلش قیام نموده‌اند مع ذلک باطراف نوشته و چه ظلمها که بجوهر عدل و منبع و معدن آن نسبت داده که شاید غلّ و بغضا در صدور بعضی از متوهّمین القا نماید و لکن غافل از آنکه و لله تحت ظلال اسمه البصیر عباد یشقّن الشعر بالشعر و لن یمنع ابصارهم حجاب العالمین و هم چنین به سید ابرهیم میفرماید عزّ ذکره ان یا خلیل فی الصّحف ان یا ذکر فی الکتب من بعد الصّحف ان یا اسمی فی البیان الی آخر ما نزل این بیان الهی که در ذکر او از قلم قدس صمدانی جاری شده و حال به ابوالدّواهی مشهور شده با اینکه خود افتخار مینمایند که بذکر الله فی العالمین در کتب الهی ذکر شده‌اند و نفسی که بخلیل در صحف الهیه و بذکر الله در کتب منزله و باسم الله در بیان متّسم شده به ابوالدّواهی تعبیر مینمایند و در دوش که اعتراض از نفس مشیّه الله و عظمتش نموده تغییر جایز نمیدانند قدرت الهی را مثل قدرت خود فرض گرفته‌اند و قلم اعلی را معطل دانسته‌اند قسم بمظلومیّت که قلم قدرت کلّ حین در محو و اثبات مشغول و لا یعقل ذلک الا المنقطعون کذلک یحو الرحمن ما یشاء و یثبت و عنده امّ البیان و عجب از این نفوس که باین اسماء افتخار مینمایند و از حقّ معرض گشته‌اند بلی این اذکار و اوصاف در هر نفسی موجود مادی که از حصن امر الله خارج نشده‌اند و الاّ لیس لهم قدر عند الله علی قدر سواد عین ثلّة میته و از این گذشته کلّ اشیاء ذکر الله فی العالمین بوده و خواهند بود چه که کلّ اشیاء بکینونتها اسم الله بوده و اسم او تعالی شأنه ذکر او بوده بین عباد و لم یزل چنین بوده و لایزال چنین خواهد بود فوالذی تفرّد بالعزّ و البهاء که اگر نمیبود که نظر الله

خلق را نابالغ مشاهده نموده هرآینه در هر ذره از ذرات وجود ابواب علمی می‌گشودم که جمیع خلق خود را از عرفانش عاجز و قاصر مشاهده نمایند ولیکن چون اغیار موجود اسرار مستور به کذلک قدر من لدن مقتدر قدیر

قل یا ملأ البیان انتم خلقتم للقاء بعد استغنائی عنکم و وعدتم بنفسی و عرفانها بعد تقدیسی عن عرفانکم و بشرتم بجمالی بعد استعلائی عنکم و عما خلق بین السموات و الارضین مع ذلک باوهن اسماء الیوم تشبث نموده از سلطان اسماء دور و غافل مانده‌اید اگر بکلمات ناظرید معادل بیان از سماء رحمن نازل و بشائی ظاهر که احدی را مجال اعراض نه مگر مشرکین که مرض قلبی آن نفوس را از عرفان و ادراک منع نموده از این گذشته کلمات نفسی که الیوم حول امر الله طایفند با کلمات من اتخذتموه من دون الله لأنفسکم ولیاً میزان نمائید تا بر عظمت امر مطلع شوید که لعل بر جمال قدم مجرد وهم ضرر وارد نیاورید قسم بحق که اهل هر ملتی از ملل قبل اگر در احتجاب خود از مظاهر عز باقیه بمعاذیر نالایقه متعذر شوند شاید ولیکن از برای اهل بیان هیچ حجت و عذری باقی نه چه که سلطان احدیه ذکر ظهور بعد را باصرح بیان و اوضح تبیان فرموده‌اند بشائی که کل بیان و ما نزل فیه را بقول او منوط فرموده چنانچه از قبل از قلم قدم تحریر یافت فطوبی للعارفین و از جمله در ابطال حق و اثبات باطل معرض بالله باین کلمات تمسک بسته و چون لایق نبود که کلماتش بعینه ذکر شود لذا ما حرک علیها قلم الله و مضمون آن این است که از قلم عز صادر میشود محبوب شما صاحب بصر بوده یا نه اگر نفی شود حکم بصر از منظر اکبر هذا ظلم علی الله و اگر آن سلطان قدم صاحب بصر و علم بوده چگونه میشود نفسی را وصف فرماید و باسما حسنی ذکر نماید از مقام خود تنزل کند و از معرضین محسوب گردد اولاً اینکه قائل این قول حق جلّ ذکره را یفعل ما یشاء ندانسته و قدرت محیطه الهیه را انکار نموده و چنین نفسی ابعد عباد بوده و خواهد بود بنص نقطه بیان چنانچه از قبل مذکور شد قل اللهم انک انت الهان الالهین لتؤتین الألوهیه من تشاء و لتزعن الألوهیه عن تشاء الی انک علی کل شیء قدیرا قل اللهم انک انت ربّاب السموات و الارض لتؤتین الربوبیه من تشاء و لتزعن الربوبیه عن تشاء الی آخر ما نزل حال می‌گوئیم در این کلمه جامعه که از ساذج فطرت سلطان احدیه جاری شده چه می‌گوئی اگر حق جلّ و عز را صادق دانسته سلطان مقتدری که قادر است باینکه الوهیت و ربوبیت را که اعظم مقامات بوده عطا فرماید بهر نفسی که اراده فرماید و هم چنین اخذ نماید از هر نفسی که بخواهد البته قادر بوده بر آنکه خلعت وصف را از نفسی انتزاع فرماید این ذکر است که کلیه فرموده‌اند تخصیص باحدی نداشته و ندارد و اگر بتخصیص وصف ناظری و ید الله را مغلول دانسته و قدرت محیطه را انکار مینمائی پس چه می‌گوئی در میرزا اسدالله که بنص صریح در باره او میفرماید ان یا حرف الثالث المؤمن بمن یظهره الله و این بسی واضح است که حرف ثالث من یظهره الله جلّ اجلاله بصد هزار رتبه از حروفات بیان و مرایای او عندالله مقدم بوده چه که خود نقطه بیان روح ما سواه فداه میفرماید نطفه یکساله زمان من یظهره الله اقوی است از کل من فی البیان حال انصاف ده نقطه بیان صاحب بصیرت بوده یا نه اگر او را صادق و صاحب بصر میدانی چرا نفسی را که باین علو و امتناع و سمو و ارتفاع در اصل کتاب ذکر فرموده‌اند ابوالشور نامیدی و بر قتلش امر نمودی ان یا ذی عین واحده شهدت عیوب الناس و غفلت عما فی نفسک اگر بگوئی از حق اعراض نمود لذا این حکم بر او جاری شد بر فرض تسلیم می‌گوئیم حرف ثالث من یظهره الله که ابی و اعلائی از خلق بیان عندالله بوده بنص قلم امر اگر جایز است معرض و کافر و مشرک شود پس چرا جایز نمیدانی که مرآتی از مرایای لایحسی از حق اعراض نمائید فیهت الذی کفر فوالله احدی بر اصل این امر مطلع نه و لویطالعون لیعرفون و در توقیع وحید اکبر ورقاء بقا بابدع نغمات تغنی فرموده فیا روحا لمن یسمع و یکون فی آیات الله لمن المتفکرین بیانیه عز بیانه فوالذی فلق الحبة و برأ النسمه لو ایقنت بأنک یوم ظهوره لا تؤمن به لأرفعت عنک حکم الایمان فی

ذلک الظهور لأنک ما خلقت الا له و لو علمت انّ احداً من النّصارى يؤمن به لجعلته قرّة عینای و احکمت علیه بالایمان فی ذلک الظهور من دون ان اشهد علیه من شیء انتہی میفرماید قسم بمقتدری که شکافت حبّه قلوب را و خلق فرمود انسان را که اگر موقن بودم که تو در ظهور بعد ایمان نیاوری بآن مشرق آفتاب حقیقت هرآینه مرتفع مینمودم از تو حکم ایمان را در این ظهور چه که تو خلق نشده مگر از برای عرفان آن شمس سماء ایقان و هرگاه بدانم یکی از نصاری موفق میشود بعرفان آن جمال رحمن و ایمان باو هرآینه میگردانیدم او را قرّة چشمهای خود و حکم مینمودم بر او در این ظهور بایمان از دون اینکه ملحوظ شود از او امری

حال ای اهل بصر ملاحظه نمائید که امر الله چه مقدار الطف و ارقّ بوده و رحمت منبسطه الهیه چگونه کلّ وجود را احاطه فرموده که در باره نفسی از نصاری که الیوم کافر و مشرک است بجزّ ایمان در ظهور بعد آن سدره الهی او را بالطف و ارقّ اعضای مبارک خود نسبت داده و منسوب ساخته اند و مع ذلک این همج ارض در چه رتبه واقف و ناظرند فسحقاً لكم یا ملأ الغافلین فوالذی جعل الیوم دلیلہ نفسہ و سلطانہ ما یجری من قلبہ المنیر که اگر کلّ من فی البیان الیوم معرض شوند و یک نفر از نصاری مؤمن هرآینه اسماء کلّ از لوح محفوظ محو خواهد شد و اسم نصاری ثابت یحو الله ما یشاء و یثبت و عنده امّ الکتاب و از جمیع گذشته آیا حکایت بلعام که در کتب الهی مسطور است نشنیده اند که با آنکه یکی از اوصیای انبیاء قبل بوده و جمیع اهل اقطار عالم خدمتش را فرض میشمردند و طاعتش را طاعة الله میدانستند و اشتہار اسمش جمیع دیار را احاطه نموده بود و چون جمال کلیم از افق عزّ تسلیم ظاهر شد بمعارضه آن جمال احدیه قیام نمود و هم چنین یهودای استخریوطی که از حروف اثنی عشر انجیل بود حضرت روح را بید یهود تسلیم نمود زینهار از افتتان و امتحان الهی آسوده نشوید و در کلّ حین پناه بخداوند متعال برده که شاید الیوم از صراط واضح منحرف نشوید و نلغزید فطوی للثابتین چه که امتحان برای کلّ بوده و خواهد بود و احدی از کمندش خارج نه الا من شاء ربک اگر نسیم عدلش مرور نماید صدہزار جوهر نور را در ظلمت نفس و ہوی مشاهده نمائی و اگر نسیم فضلش ہبوب فرماید صدہزار ہیاکل فانیہ را بمقرّ عرش باقیہ ملاحظہ کنی فوالله یا قوم مطّلع نیستید و بجزّ و ہم حرکت مینمائید بشنوید نصایح بدیعہ الهیه را و در امر الله تجرّی نمائید و خود را بعذاب لاینتہی معذب مسازید از بحر اعظم موج بسراب بقیعہ خود را مشغول نکنید و از شمس عزّ باقی بظلّ فانی قانع مشوید بیان حق را از لسان رحمن بشنوید احدی الیوم بر بیان و ما کنز فیہ مطّلع نه و علمہ عندنا لو انتم من العارفین از سلطان مسمّی که ملکوت اسماء بقول او خلق شدہ بقمیص اسم محتجب نشوید چه که جمیع اسماء بمنزلہ قمیصند یلبسها علی من یشاء فضلاً من عنده و یزعمها عنّ یشاء عدلاً من لدنہ و لا یسأل عما یفعل و انّہ هو المقتدر القدیر

و الیوم اکثری از اهل بیان عبده اسماء بین یدی الله مذکور بوده و خواهند بود چنانچه اگر بنقطه اولی بنفسه لنفسه عارف شدہ بودند فوالله اقلّ من آن در این ظهور قدس صمدانی و تجلّی عزّ رحمانی توقّف نمینمودند پس معلوم شد که عارف بنفس او جلّ و عزّ نبوده اند بلکه بقمیص اسمی او تعالی شأنہ عارف شدہ اند چنانچه ایامی نگذشت و بنفسه لنفسه ظاهر شدہ و او را نشناخته اند و بر او وارد آورده اند آنچه را که قلم حیا میکند از ذکرش و این عدم عرفان شدہ مگر آنکه تبدیل قیص فرموده یعنی اسم اعلی باسم ابہی تبدیل شد و احدی عارف بآن شدہ الا الذینہم انقطعوا عن کلّ من فی الملک و صعدوا الی الله بکلّہم الی ان دخلوا مقرّ عزّ کریم اولئک اولیائی تحت ظلال عنایتی و ینزل علیہم سکینہ من عندی و ہم علی سرر الاستقلال ہم مستقرّون اولئک حفظہم الله عن رمی الشّبات و ہم علی وساید القدس متکئون و الی طرفی ناظرون علیہم فی کلّ حین بہائی ثمّ رحمتی و عنایتی ثمّ فضلی و افضالی و کذلک اختصّہم الله لنفسی و جعلہم

من المؤمنین ای عباد سعی نموده که شاید از بدایع فضل ربّ الأرباب در ظلّ قباب آفتاب قدس عنایت وارد شوید و از حرارت نفس و هوی آسوده و محفوظ مانید اینست نصایح قلم امر فن سماع فلنفسه و من اعرض فلها و الله لمقدس عن العالمین و ایکاش که اهل بیان در بیان فارسی که از قلم رحمانی نازل نظر مینمودند که شاید در این ظهور قدس صمدانی خود را از سلسبیل عنایت ربّانی و تسنیم مکرمات سبحانی محروم نمینمودند و بشأنی شبهات بر قلوب غیر طاهره وارد شده که لن یعرف ایّاً من ایّ و اگر قلبی از کوثر بی‌زوال سلطان لایزال از شبهه مطهر شود فی الحین بشبهه دیگر بیالاید سبحان الله با اینکه اهل بیان خود مقرر و معترفند که نبوت بر رسول الله ختم شده و سنّه ستّین اوّل ظهور الله است مع ذلک و مع اینکه حقّ حال بنفسه و کینونته مشهود و از افق اتّنی انا حیّ فی الأفق الأبهی ظاهر و طالع مجدداً ذکر وصایت و امثال آن مینمایند و ببقیّه وهم ما ترک من ملل الفرقان اراده نموده اند انوار شمس یقین را که در سماء قدس بی‌زوال ذو الجلال مشرق شده ستر نمایند نیکو است ذکر این دو فرد در این مقام

ای ضیاء الحقّ حسام الدّین و دلای دل و جان از قدوم تو نخلقصد این دارند این گل‌پاره‌ها که از حسد پوشند خورشید تو را

بگذارید این اقوال لایغنیه را و باصل امر و ما حقّق به الأسماء ناظر شوید

ظهور قبل میفرماید اگر ناس ضعیف ملاحظه نمیشدند هرآینه ذکر مشیت میفرمودم حال تقدیس امر و ارتفاع ما اراد الله لکم را مشاهده نمائید و قدر و رتبه خود را ملاحظه کنید که حال بادله پست‌ترین عباد از اهل فرقان تمسک بسته و مستدلّ شده اند فوا حسرتا علیکم یا ملأ الغافلین باری ایام ظهور است و حقّ چون شمس فی وسط السماء ظاهر و زحرفی از دنیا در ساحت قدسش موجود نه که محتاج بوصی باشد آن را قسمت نماید و اگر میگوئید در امرش محتاج بوصی است هذا بغی منکم علی الله المهیمن القیوم چه که امر طایف حول نفسش بوده و خواهد بود و لن یفارق منه ابداً ایّاکم ان تجعلوا لله وزیراً او نظیراً او ضدّاً او ندّاً او وصیّاً او قریناً او مثلاً و در بیان این اسامی و ما حدّتم به انفسکم جمیع را محور فرموده اند اینست که ذکر مرایا در بیان من قبل الرحمن نازل شده و آن هم محدود نبوده و نخواهد بود امیدواریم که از رشحات سماء تقدیس امطار قدسیّه بر قلوب غبره مکدره مبذول شود که شاید از اشارات طاهر شده بمنظر ملیک اسماء و صفات توجه نمایند

فوالله یا قوم مقصود از ذکر این براهین متقنه و ادله محکمه و کلمات غیر متشابه اثبات نفسم نبوده چه که هر نفسی که بأقلّ عمّا یخصی ببصر معنوی فایز شده البتّه انوار شمس ابهی را که در کلّ شیء علی هیئته الله لا اله الا انا العزیز الحکیم تجلّی فرموده مشاهده مینماید بلکه مقصودی من یأتی فی المستغاث تالله اذا بیکی قلبی و اناملی ثمّ عینی و قلبی و کبدی و عروقی و دمی و عظمی و جلدی بیاورد علیه من هؤلاء الذّینهم کفروا بالله و حاربوا بنفسه و جادلوا بآیاته و انکروا فضله و افنوا علیه بعد الذّی ظهر بکلّ الآیات و الحجج و العلامات فوالله فعلتم ما لا فعل احد من ملل القبل و ارتکبتم ما شقّ عنه هیکل العظمه رداء الصبر ولكن اتم تمشون علی وجه الأرض کمن لا ذنب له فأفّ لکم یا ملأ المشرکین تالله یا قوم ان فی الکذب روایح و کذلک فی الصّدق لو اتم تطهّرون قلوبکم و اشمائمکم و تستنشقوا لتجدنّ رایحه الله المهیمن القیوم قلم متحریر است که چه ذکر نماید و حال امر بمقامی رسیده که ساذج روحی که اگر محلّ خطاب ابهی کلمات عالمین واقع شود خود را محزون مشاهده مینماید باید باستماع ادنی کلمات مشغول شود که چگونه میشود ذنب راعی اغنام شود

بگو ای فقیر بی‌بصر اولاً راعی را نشناخته و ثانیاً سالها ذیاب راعی شما بوده چنانچه بعد از ظهور نیر الهی از افق سماء معنوی ادراک نموده‌اید که متابعت قومی مینمودید که صدهزار مرتبه ذنب از آن نفوس عندالله ارجح بوده چه که بفتوای آن ذیاب مظهر ربّ الأرباب بتمام ظلم شهید شد لعنة الله علیهم و علی اتباعهم و اگر بگوئی قبل از ظهور متابعت آن قوم مجری و عندالله مقبول بود و بعد از ظهور و توقف این قوم در امر الهی از نار محسوب شده‌اند حال هم در این ظهور قدس صمدانی همان حکم را جاری کن بشنود نصیح الهی را و قلب را از اشارات کلمات اهل حجیات مطهر سازید بگو ای بندگان هوی قدمی بسوی خدا بردارید و از ارض ظنّ بهوای یقین طیران نمائید

ان یا قلم القدم دع حیثند ما اردت ان تذکره لعباد الله ثم اذکر اخیک الذی حارب بنفسک و جادل بآیات الله لیكون ذکری للعالمین لعلّ یفتح بذلک ابصار الذین ارادوا الوجه فی العشی و الاشرار و ما زلت اقدامهم فی هذا الیوم الذی فیہ التفت السّاق بالسّاق فوالذی نفسی بیده که بیست سنه در تعلیم و تأدیب و تربیت و حفظش سعی بلیغ و جهد منیع مبذول شد که ذکرش ممکن نه تا آنکه هجرت واقع و باین ارض وارد شدیم چندی گذشت سید محمد اصفهانی از بیت الله و حصن حبه خارج و بمقرّ دیگر مستقرّ و اخوی فوالله الذی لا اله الا هو در صدد قطع سدره ربّانیّه برآمده الی ان اظهر الله خافیه نفسه و اشتهر مکره بین المهاجرین و ارتفع الضّجیج عن کلّ اناث و ذکور و صغیر و کبیر و این عبد بالمرّه از جمیع گذشته خارج شده که شاید حرارت حسد بیفسرد و نار بغضا ساکن شود و در بیت وحده ساکن شده و ابواب خروج و دخول بر کلّ مسدود نمودم و اهل حرم جمیع از استماع این امر منکر در نوحه و ندبه مشغول فوالله لن یقدر احد ان یدکر ما ورد علینا و لن یتسطیع ان یسمعه احد من المحبّین و در حین خروج سه نفر برای خدمت معین شد دو نفر مخصوص اخوی مذکور و کلیم و یک نفس برای خود و هم‌چنین دراهم معدوده که از دولت علیه میرسید مابین کلّ قسمت شده و بعد کلّ متفرّق شده در اماکن متعدّده ساکن و این عبد در بیت وحده جالس مغلق الباب و مرخی الحجاب و ابداء بنفسی از احباب و غیره معاشرت نموده بالمرّه باب لقا مسدود و جمال بقا مستور و بعد از ستر جمال قدم سید محمد باخوی پیوست و بغض الله سبب و علّت اتّحاد این دو شد و بخدعه و مکر مشغول شدند چنانچه نفسی را بدراهم فریب داده که ببلاد رود و آنچه ارتکاب نموده‌اند بسدره امر نسبت دهد دیگر تفصیل بسیار ولکن اشتغال باین اذکار را جایز نمیدانم البتّه شنیده‌اید بقدر ضرورت اظهار میشود که مباد ناس از کلمات کذبۀ فانیّه از صراط امریه بلغزند تا آنکه نفس مأمور نادم شده نزد بعضی رفته تفصیل امور را مذکور نمود و چون مراسلاتی که با او همراه نموده مشاهده نمودند جمیع را تحیر دست داده چه که آنچه عامل شده بحقّ راجع نموده‌اند و هم‌چنین رساله در ردّ الله نوشته که باطراف برده انتشار دهند فوالله الذی لا اله الا هو بمثل صبیان بل ادنی تکلم نموده لو انتم تعرفون و آنچه را بزعم خود در ردّ الله نوشته‌اند کلّ مثبت این امر ابداع بوده لو کان الناس ببصر الله فی کلماتهم ینظرون و دیگر چه مقدار مفتریات بملیک اسماء و صفات نسبت داده‌اند و آنچه دون خیر بوده باصل شجره ربوبیه راجع نموده انما اشکو بیّ و حزنی الی الله اذا یتکلم لسان الله و یقول هل من ماء صافی یطهر حولی عن هؤلاء المعرضین و هل من سیف لسان یفتح بالبیان و یدفع عن فئائی شرّ المشرکین و هل من ذی استقامه ینصرنی فی هذه الاّیام الّتی احاطتني المنکرین و هل من ذی انقطاع یعرفنی بعینی و ینقطع عن العالمین و هل من ذی بصر ینظر فی امری و ما ورد علیّ من جنود الشّیاطین و هل من ذی قلب رقیق طاهر لیبکی بیکائی و بما ورد علیّ من هؤلاء المستکبرین و هل من ذی علم یصدّ سیوف الرّدّ و البغضاء عن وجهه الله الملک العزیز الجلیل ان یا قلم الاعلیّ قل تالله الحقّ انّی ما استنصرت من احد حین الذی حارب معی کلّ الملل و کان الله علی ذلک شهید و علیم و کلّما استنصر من احد و تأمر به العباد هذا لم یکن الاّ لبلوغهم الی ذروة الفضل و من دون ذلک انّ الله لغنی حمید

باری رسائل متعدده در ردّ سلطان احدىّه نوشته‌اند تالله بطل بذلك اعمالهم و ضلّ سعيهم في الدنيا و الآخرة و هم لا يشعرون

و آنچه را سبب و علت اعراض ناس دانسته‌اند باین عبد نسبت داده‌اند از جمله نسبت دنیا و این بر کلّ ذی شعور واضح بوده که این عبد در مابین معرضین چون شمس واضح و لایح بود و قسم بجمال قدم که در هیچ صبحی امید نبود که لیل ادراک شود و هم چنین هیچ لیلی گمان مشاهده جفر نه چه که مشرکین بجمال جدّ در قطع سدره ربّ العالمین بوده تا آنکه شمس قدرت ید الله فوق ایدیهم از افق جیب عظمت اشراق فرمود و مشرکین مغلوب و جمال آنّه هو الغالب علی کلّ شیء بر عرش قدرت و اقتدار مستوی و باعزاز تمام از عراق حرکت نمود و این معلوم بوده که اراده آن بود که وحده عازم اسلامبول شوم چون جمعی جزع و فزع لایحصى نمودند ببعضی اذن خروج داده شد و بعضی هم من غیر اذن حرکت نمودند تا آنکه وارد ارض مشهور شدیم و ابدأ بدولت علیه مطلبی اظهار نشد و هر نفسی که بین یدی حاضر شد ملاقات واقع و الا فلا چنانچه جمیع استماع نموده و در نفس مدینه کبیر هم شنیده‌اند که اراده الهی چه بوده تا آنکه چند نفر مستضعفین حفظاً لأنفسهم و نساءهم مضطرب شده و جزع نمودند لذا ترحمّاً لأنفسهم حکم بدا نازل حال کدام یک از این امور متعلّق بدنیایا بوده باری قیاس بنفس نموده‌اند کذلک صفت لهم السنتم الکذبة يقولون ما لا يشعرون والله الذی لا اله الا هو قلم حیا مینماید از آنچه عامل شده‌اند ذکر نماید و اگر ذی بصری یافت شود از رسائل حضرات که از قلم جهل و بغضا ظاهر شده مقام و شأن معرضین مشهود گردد دو سنه قبل شعری جناب آقا محمد علی و جناب سلمان سؤال نموده اخوی جواب نوشته بعد سید محمد اصفهانی بین یدی حاضر و مذکور داشت میرزا علی ملتفت معنی شعر نشده‌اند و مصلحت نیست این مکتوب به سلمان داده شود این بنده سکوت نمود بعد با حاجی میرزا احمد نزد اخوی در بیت کلیم ذکر نمودند اخوی بعد از کلمات لایغنیه بالآخره متعذّر شد که شاید سائل اصل شعر را غلط نوشته باشد بعد شعر را ملاحظه نمودند صحیح نوشته بود و آن نوشته نزد سلمان موجود است و جمیع ملاحظه نموده‌اند ابدأ نفسی شاعر نشده چه که کلّ بحجبات وهمیه محتجبند حال ملاحظه نمائید تا مقدار معرضین معلوم شود و مع ذلک بمنبع و مصدر علم ربّانیّه اعتراض مینمایند فوالذی قامت ملکوت التقدير علی فناء بابّه که کلّ آنچه از قلم جاری نموده‌اند بهمین نحو بوده و خواهد بود ولکن عمت الأبصار احجاب الوهم و الهوی و لذا لا يلتفتون الا الذین جعل الله ابصارهم مطهراً عن الأجباب و هم ببصر الحديد فی کلّ شیء ينظرون

ای عباد ملاحظه نمائید که ضرر بمقامی رسیده که قلم اعلی باین کلمات مشغول شده چه که ناس ضعیف و نابالغ مشاهده میشوند که مباد از کلمات جعلیه معرضین از جمال مبین غافل شوند والا اگر فی الجمله شعور و بصر ملاحظه میشد ابدأ ذکر معرضین و ما ظهر منهم تحریر نمیشد چه که الیوم کلّ مکلفند که در نفس امر و ما یظهر من عنده ناظر شوند و من صعد الی ذلک المقام یشهد بآنّه هو الظاهر الباهر المشرق المضیء فی وسط السماء یحکم ما یشاء و لا یسأل فیما اراد و آنّه هو المقتدر المختار

و از جمله نسبت ظلم باین مظلوم داده‌اند حال در همین فقره تفکر نمائید و انصاف دهید جمیع اهل بیان باین عبد ملاقات نموده و بچشم ظاهر دیده هرگز بضرّ نفسی راضی شده لا فوربّ العرش لو انتم تنصفون و قد کان نفس الرحمن فی فم الثعبان عشرین من السنین و مع ذلک ابدأ اظهار نشد و حال هم اگر این مکاتیب مجعوله دیده نمیشد ابدأ اظهار نمیرفت و یشهد بذلک کلّ من يعرفنی و کان علی بصیره منیر بیست سنه اخوی نزد این عبد بود و احدی از او مطلع نه و مع

قدرت بر او و اطلاع ما فی سرّه و قلبه کمال شفقت در حقّش معمول شد و یشهد بذلك کلّ الأشياء ان انتم تسمعون ولكن چون ناس را مقلّد و بی‌بصر یافته‌اند لذا باینگونه کلمات اراده نموده‌اند این فته را از بحر البهور منع نمایند و بر جمیع اهل بیان و غیره واضح و مبرهن که این عبد باحدی معاشرت در این ارض ننموده و هم‌چنین در ورود مدینه کبیر الا من حضر بین یدینا و ما حرّک لسانی الا علی ما یصعدهم الی جبروت الأمر مع ذلک نوشته‌اند که نزد اهل سنت ما را رافضی نامیده‌اند فوالله الذی لا اله الا هو که خود این نفوس معرضه نزد اعجام نسبت دون ایمان بسدره رحمن داده‌اند و عند اهل سنت و جماعت نسبت رفض حال نفسی خالصاً لله بیاید صدق و کذب را معلوم نماید و میزان حقّ و باطل را بصدق و کذب همین قول قرار می‌دهیم اذاً ینادی لسان القدم من عرشه الأعظم و یقول لعن الله اول ظالم ظلم نقطة الأولى فی ظهوره الأخری و کفر بآياته و حارب بنفسه و جادل بسلطانه و اشرك بذاته و الحد کلماته و اعرض عن جماله و کان من المشرکین فی الواح الله من قلم القدس مکتوباً فوالله در هر وقتی از اوقات که در ارض طاء و یا عراق و مواضع دیگر حرفی در اخذ این طایفه مذکور میشد اخوی خود از عراق باطراف میرفتند چنانچه اکثری شنیده و میدانند و این عبد وحده مابین اعدا بوده تا آنکه از قدرت ربّانی امر مرتفع شد و جمیع از نفوس خود مطمئن شده از خلف ستر بیرون آمده اول کاری که بآن مشغول شدند قطع سدره امر بوده و چون خود را خائب و خاسر مشاهده نمودند عمّا ارادوا بعد باطراف نوشته و اراده خود را باراده الله و مشیته نسبت داده با اینکه این عبد حکم قتل را که مابین این فته شهرت تام داشت مرتفع نمود و در اکثر الواح من قلم الله جاری شده و البتّه بنظر بعضی رسیده از جمله سؤال شده که مقصود از نصری که در آیات بدیعۀ الهیّه نازل شده چیست و ما نزل عن جهة العرش فی جوابه این است که سواد آن بعینه ذکر میشود و هو هذا

مقصود از نصرتی که در الواح منیعۀ ذکر شده معلوم احبّاء الله بوده که حقّ جلّ ذکره مقدّس است از دنیا و آنچه در او است و مقصود از نصر این نبوده که احدی بنفسی محاربه و یا مجادله نماید سلطان جلال جمیع ارض از بر و بحر آن را بید ملوک گذاشته و ایشانند مظاهر قدرت الهی علی قدر مراتبهم و اگر در ظلّ حقّ وارد شوند از حقّ محسوب و من دون ذلک انّ ربّک لعلم خبیر و آنچه حقّ جلّ ذکره از برای خود خواسته قلوب عباد او است که کلّیز وحی صمدانیّه و خزائن حبّ الهیّه‌اند و لم یزل اراده سلطان لایزال این بوده که قلوب را از اشارات دنیا و ما فیها و علیها طاهر نماید تا قابل شوند از برای انوار تجلیات ملوک اسماء و صفات

پس باید در مدینه قلب بیگانه راه نیابد تا دوست بمقرّ خود شتابد یعنی تجلّی جمالش نه ذات و نفس او چه که لازال مقدّس از صعود و نزول بوده و خواهد بود پس نصرت امر الله الیوم اعتراض باحدی و مجادله بنفسی و محاربه مع شیئی نبوده و نخواهد بود بلکه محبوب آن است که مداین قلوب بسیف لسان و حکمت بیان مفتوح شود نه بسیف حدید پس هر نفسی که اراده نصر الهی نماید باید اول بسیف معانی و بیان مدینه قلب خود را تصرف نماید و از جمیع ما سوی الله او را مطهر سازد و بعد بمداین قلوب توجه کند این است نصرت امر الله که الیوم از مشرق اصبع ملوک اسماء اشراق فرموده ابداً فساد محبوب نبوده و نیست و آنچه از قبل شده من غیر اذن الله بوده باری الیوم باید احبّای الهی بشأنی در مابین عباد ظاهر شوند که جمیع را بافعال خود برضوان ذو الجلال هدایت نمایند قسم بآفتاب صبح عزّ تقدیس که ابداً حقّ و احبّای او که منسوب باویند ناظر بارض و اموال فانیه در او نبوده و نخواهند بود چه اگر مقصود تصرف در ارض بود البتّه قادر و مقتدر بوده و بکلهئی جمیع عالم را تصرف می‌فرمود و لکن سلطنت بسلاطین عنایت فرموده و حکمت بمتفرّسین و عرفان بعارفین و حبّ قلوب عباد خود را مخصوص خود مقرر داشته و بدون آن ناظر نبوده و نخواهد بود و اینهم نظر

بعنایت کبری است که شاید نفوس فانیه از شئون تریبۀ طاهر و مقدّس شوند و بمقام باقیه که رضوان عزّ احدیه است وارد گردند والا آن سلطان قدم بنفسه لنفسه مستغنی از کلّ بوده نه از حبّ ممکّات نفعی باو راجع و نه از ضرّشان ضرّی باو واقع کلّ از امکنه تریبۀ ظاهر و باو راجع خواهند شد و آن جمال قدم متوحّداً متفرّداً بر مقررّ خود که مقدّس از مکان و زمان و ذکر و اشاره و دلّاله و وصف و علوّ و دنوّ بوده مستقرّ و لا یعلم ذلک الا کلّ ذی فطن بصیر انتهی مع ذلک آنچه را خود عامل و فاعل بوده اند بحقّ تعالی شأنه نسبت داده اند مع آنکه بر کلّ واضح است که حقّ یفعل ما یشاء بوده و بر هر چه حکم فرماید قادر و لیس لأحد ان یعترض علیه و مع ذلک فوالذی نفسی بیده که اگر راضی بضّرّ نفسی بوده و یشهد بذلک قلم الله ان اتمّ تشهدون

و از جمله در مکاتیب خود ذکر نموده اند که این عبد درس خوانده و این کلمات منزله از علم اکتسابی حاصل شده چنانچه در احیان هر ظهور اینگونه کلمات نالایقه مذکور شده چنانچه نسبت بظهور قلم همین نسبت را داده اند و من قبله به محمد رسول الله انما یعلّمه بشر لسان الذی یلحدون الیه اجمعی و هذا لسان عربیّ مبین حال نفسی در کلّ ایران و عراق تفحص نماید تا صدق و کذب معلوم شود فویل لهم و بما هم به یتکلمون ای بی خردان منبع این علوم ذات قدم بوده و معین این حکم نفس الله الأعظم لو اتمّ من المستشعرین و اگر بسمع فطرت استماع نمائید آنچه را در حین ظهور نقطه جلّ و عزّ علما و جهال عصر اعتراضاً علی الله بآن تکلم مینمودند حال هم همان کلمات را استماع مینمائید فوالله یا قوم انّی لأکون متحیراً فی امری و ما ورد علیّ فیما لیت ما ولدت من امّی و ان ولدت ما رضعت و ما صرت کبیراً ولكنّ ظهر ما ظهر و نزّلت جنود الوحی و قضی الأمر من لدی الله الواحد القهّار یا قوم اسمعوا قولی ثمّ اخرقوا الأجباب ولو یكون مرایا السموات و الأرضین ایّاکم ان لا یمنعکم شیء عن نفحات تلک الاّیام تالله لن یعادلها کلّیز الابداع و لا خزائن الاختراع و کان الله علی ذلک شهید و علیم قسم بآفتاب فلک باقی که اگر امر بدست این عبد بود یک آیه مابین این قوم تلاوت نمیشد چه که ناس بالمرّه از فطرت اصلیه الهیه منحرف شده اند ولكنّ الله قضی ما اراد و امضی ما شاء لا راد لمشیّته و لا مردّ لقضائه و انه بکلّ شیء حکیم و اگر نه این بود که اهل این مملکت مضطرب ملاحظه میشد هرآینه اذن داده میشد که کلّ بین یدی الله حاضر شوند لیشهدوا ما لا شهد احد من العالمین

و از جمله نوشته که مقام شمسیت در ظلّ مرآت واقع میشود و این رتبه فوق مقامات است و هم چنین از این مرآت شمس مشرق سبحان الله چه مقدار ناس را جاهل فرض نموده مع آنکه بسی واضح و مشهود است که خلق مرآت و وجود آن بجهت آن بوده که حکایت از اشباح و امثال نماید و بر هر ذی بصری واضح است که ظهور عکوس امثال و اشباح هم در او بنفسه بنفسه تحقّق نداشته و ندارد و این فقره بر هر اکهپی ظاهر است تا چه رسد بذی بصر مع ذلک باین عباراتی که فوالله الذی لا اله الا هو هیچ جاهلی بآن تکلم نمینماید در رسائل خود نوشته و اراده نموده باین کلمات ناس را از موجد و محقّق اسماء و صفات محروم نماید و این نیست مگر آنکه عباد را در بحور وهم و هوی مستغرق دیده و گمان نموده که آنچه مذکور دارد مسلماً مقبول است والا باین کلمات که کذب آن اظهر از شمس در وسط السماء است مشغول نمیشد و متمسک باین شده که نقطه بیان روح ما سواه فداه خود را در یک مقام مرآت الله نامیده و لذا مرآتیت فوق رتبه شمسیت است فوالذی انطقنی بالحقّ و اشرقنی عن افق القدس علی العالمین که اگر نفسی در این یک فقره تفکر نماید بر جمیع مطالب این همج رعاع مطّلع میشود اولاً اینکه آن ذات قدم بکلّ اسماء خود را موسوم فرموده اند و بکلّ صفات موصوف چه از اعلی مراتب اسماء و چه از ادنی مراتب آن چنانچه در ابتدای احسن القصص میفرمایند قوله جلّ کبریائه

الحمد لله الذي أنزل الكتاب على عبده ليكون للعالمين سراجاً وهاجاً حال ميتواند کسی قائل شود که رتبه سراج فوق شمس بوده لا والله نمیگوید این سخنان را مگر نفسی که بر هوی تکلم نماید و بخواهد در قلوب صافیة منیره شبهه القا نماید فبئس ما هم يفعلون باری یقین دانسته که در آن ساحت قدس جمیع اسماء در صقع واحدند چه که آن کینونت قدم در حینی که میفرماید انا ربّ الأرباب و انا الأرض و التراب در آن منظر اکبر این هر دو در یک رتبه بوده و خواهند بود و این بیان ارقّ الطف اصفی را قلوب مکدره ادراک نخواهند نمود چنانچه آن جمال قدم میفرماید قوله عزّ ذکره قل تنزلت حتّی قلت انّی انا ذرّ و دون ذرّ مثل ما انّی انا قلت ربّ و مربّب کلّ ذی ربّ لأستغفرنّ الله عن کلتیما و انّی الی الله ربّی لمن الراجعین انتهى

حال ای سالکان بوادی جهل و ضلال که کأس زقوم نوشیده‌اید و سلسبیل قدس مختوم دانسته‌اید در نار هوی محترق شده‌اید و از اهل رفرف اعلی خود را شمرده‌اید زهی حسرت که یک آن در حکمت بالغه رحمن تفکر ننموده‌اید و در یک حین در امر مالک يوم الدین ببصر منیر توجه ننموده‌اید کلمات رحمن را که بکمال انبساط و احاطه من دون حدود نازل شده بحجبات نفس خود چنان محجوب نموده‌اید که السن عالمین از ذکرش عاجزند حال در این فقره ملاحظه نمائید که از قلم قدس الهی جاری شده میفرماید تنزل فرمودم تا بمقامی که میفرمایم منم ذرّه و دون ذرّه مثل آنکه فرمودم منم ربّ و مربّب کلّ ربوب بلکه استغفار میکنم از این هر دو ذکر حال ملاحظه نمائید که آن جمال قدم خود را بکل اسماء نامیده‌اند مع ذلک میتوان گفت که ذرّه فوق شمس است و یا تراب فوق ربّ الأرباب فأنصفوا ان اتم من المنصفین فوالذی جعلنی مظهر ذاته ثمّ کینونته و عزّه و بهائه که اگر در این کلمات مبارکه الهیه تفکر نمائید ابواب علوم ما لا نهایه بر وجه قلوب مفتوح شود بشأنی که دیگر مضطرب نشوید از اینکه فلان را باسماء الله نامیده یا بذات الله و مرآت الله چه که جمیع اسماء در آن ساحت مساوی و لا فرق بینها و کلّ این اسماء طائف حول مظهر نفس قدم بوده و خواهد بود مثل اینکه در این حین اگر جمال قدم شجری را بکل اسماء حسنی و صفات علیا موسوم فرماید انه لیقدر و لیس لأحد ان يعترض علیه لانه هو المختار و ما سواه فی قبضة الاقتدار لا اله الا هو العزيز الجبار

و دیگر آنکه کلّ خلق را مرایاء لطیفه نامیده‌اند و میفرمایند اگر مسّ کند آن مرایا را جذبات حبّ الهی جذب میفرماید و اگر مسّ نماید دون حبّ نازل میشود بر عین آن مرایا غباری که حایل میشود مابین آن مرآت و بین عرفان امر پروردگار قادر علیم بقوله جلّ و عزّ انّ الخلق مرایا لطیفه ان یمسّها حبّ یجذب و ان یمسّها دون حبّ ینزل عینها غبار یحولنّ بینة و بین امر ربّه انتهى اذا تفکروا یا ملأ الغافلین و این بیان را نقطه بیان جلّت عظمتة عموماً فرموده‌اند و اگر بتخصیص ناظری بجانب آقا سید جواد خطاب میفرمایند قوله عزّ و جلّ که توئی آن مرآت اولیه که لمیزل از حقّ حکایت نموده و لایزال حکایت خواهی نمود و هم‌چنین او را علّت اولیه فرموده‌اند فوالله که این رتبه فوق کلّ اسماء است چه از ذات الله و کینونة الله و ذکر الله و مرآت الله چه که از قبل هر نفسی که این رتبه را در حقّ رسول الله قائل شده حکم بکفرش نموده‌اند زیرا که علّت اولیه خود حقّ را دانسته‌اند و هم‌چنین در باره او نازل قوله جلّ ذکره انا جعلناک نبیاً علی العالمین حال با جمیع این مراتب و وصف که فوق آن در بیان ذکر نشده اگر العیاذ بالله از حقّ اعراض نماید جمیع اقرب من آن از او مرتفع خواهد شد و اگر ببصر منیر ملاحظه نمائید کلّ اشیاء را در بیان بکل اسماء حسنی نامیده‌اند و لکن لا یعقلها الا المخلصون و این کلمات ذکر میشود که همچو ندانند که اوصاف منزله در بیان مخصوص نفسی دون نفسی بوده بلکه در کلّ ثابت مادامی که در ظلّ حقّ مستقرّ باشند و بعد از خروج کلّ محروم و ممنوع و هم‌چنین در رتبه

جناب قدّوس روح العالمین فداه میفرماید عزّ ذکره که بعدد هشت واحد از مرآت الله بر مقعد خود بوده و از شدّت نارحبتّ او کسی قدرت بر قرب بهم نرسانده انتهی

حال ملاحظه نمائید که هشت واحد از مرآت الله را در نفس مبارکشان ذکر فرموده‌اند فتفکّروا یا اولی الأفکار و در این بیان کلّیز علمیّه مستور است و این عبد مذکور نداشت خوفاً من نمرود الظلم و فرعون الجهل

و هم‌چنین در جمیع مقامات از قلم عزّ نازل که مرآت بنفسه لنفسه تحقیقی نداشته الا بتقابلها بالشمس و شمس را لم یزل و لایزال واحد فرموده‌اند و احدی را باین اسم موسوم نفرموده جز ذات قدم را در هر ظهوری مع ذلک نوشته مقام شمسیت تحت رتبهٔ مرآتیت است و شمس از مرآت مشرق میشوند فوالله یا قوم ما انطق عن الهوی که اگر در همین قول تفکّر نمائید بیقین شهادت میدهید که این اقوال از جهل صرف و بغضای بحت ظاهر شده اقسامکم یا قوم بالله الذی خلقکم و سواکم که در اوّل بیان فارسی ملاحظه نمائید که میفرماید قوله عزّ ذکره اگر مرآت بگوید در من شمس است در نزد شمس ظاهر است که شبح او است که او میگوید انتهی مع ذلک نوشته که مرآت فوق شمس است و شمس در ظلّ مرآتند

اگر مراد از این شموسی که ذکر نموده شمس حقیقت مقصود است فتعالی عن ذلک چه که بیک تجلّی از تجلّیات شمس حقیقت صدهزار مرآت اقلّ من حین مبعوث شوند و من دون ذلک انّ المرأة خلقت لانطباع تجلّی من تجلّیات الشمس علیها ان کانت صافیة و من دون ذلک یحکم علیه حکم الحجر چه که بر هر ذی بصری مشهود است که مرایا از برای اخذ عکوس اشیاء خلق شده‌اند چنانچه ذکر شده و اگر مقصود شمس اسماء و دون آن بوده این مخصوص بنفسی نه چه که در کلّ این شمس موجود و یظهر منه فی حین الذی قدر الله له و من فتح عین فوّاده یشهد فی کلّ ذرّ شمساً ثمّ فی هذه الشمس شمساً ثمّ فی شمس الشمس شمساً بحیث لا نهایة لها ولكن حکمة الله ذکر این مقام ننموده لئلا یزل اقدام العارفين

فیا لله یا قوم من هذا الظلم الذی ورد علی جمال القدم من الذی یفتخر ان یقوم بین یدیه فلما اشتهر اسمه کفر بالله المهیمن القیوم و چون ظهور قلم عالم بود بر اینکه مرآت در ظهور بعد دعوی شمسی مینماید لذا این حکم از قلم عزّ صدور یافت و بشأنی در بحر کبر و غرور مستغرق شده که بکلمات قبلم در علو شأن خود تمسک جسته و بر منبع و معدن و مظهر و موجد و منزل آن معرض شده فبعداً للقوم الظالمین و هم‌چنین خود را شجرة عظمت نامیده فوالله جمیع این کلمات نظر بآن است که ناس را احقّ یافته و اگر از شجرة عندالله محسوب شود من شجرة التّی ینبغی لها ان تقطع و تلقی فی النار الا بأن یتوب الی الله و یتستغفر عمّا فعل و یكون من التّائبین و بر جمیع واضح است چه از مهاجرین این ارض و چه هر فطن بصیری که ببصر الله در امور ناظرند که این کلمات غروریّه از لسان مجعولة کذبۀ شرکیّه جاری نشده مگر آنکه چون این شمس بدیع ابداع اعلی را از افق فجر بقا طالع و بنغمۀ اتّنی انا حیّ فی افق الأبهی مابین ارض و سماء ناطق دیده لذا تعجیل نموده و من حیث لا یشعر باین کلمات تکلم کرده که شأنی فوق شأن الله از برای خود ثابت نماید و هذا لن یمکن ابدأ لأنّ ما دونه مخلوق بأمره و منجعل بارادته و متحرّک باذنه و ما بعده الا عبده و رعیتّه و خلقه و بریتّه و عبادۀ هل یكون فوق شأن الله شأن لیثبته احد لنفسه و أنّه قام بنفسه لنفسه فی علو نفسه مقام الذی لا له فوق و لا تحت و لا یمن و لا یسار و لا امام و لا خلف و أنّه قد خلق الجهات لا من جهة بمشیته و الأشياء لا من مثال بارادته و أنّه لخالق کلّ شأن و منزل کلّ امر و یتحقّق لدونه بأن یفتخر بنفسه و أنّه لا یفتخر بأحد من الموجودات و أنّه هو المقدّس المنزه المقتدر المطاع

ای قوم بشنوید ندایم را و بر جاملم وارد نیاورید آنچه را که در کلّ الواح ممنوع شده‌اید تالله این است ید قدرت منبسطه الهیه که احاطه فرموده کلّ من فی السموات و الأرض را و این است لسان حقیقت ربّانیه که بر اعلی سدره عتر احدیه تغنی میفرماید و اینست قلم قدم که در ایّام و لیالی بحور اسرار و معارف الهی از او جاری و ساری است و اینست مخزن لآلی حکم بالغه و معدن علوم الهیه و لمزل و لایزال در افاضه بوده و خواهد بود زینهار که خود را از رشحات فضلش محروم منمائید و متابعت هر نفس بی‌بصری را واجب مشمرید و هم‌چنین در رساله خود مذکور داشته که بحض دانستن چند کلام و عبارت فهمی این دعویها نموده و مقصودش از این کلمات مزخرفه این هیکل قدس صمدانی بوده فوالذی تفرّد بالقدرة و الاقتدار که در کلّ لیالی و ایّام مثل آنکه معلّین اطفال را حروف هجائیّه تعلیم مینمایند بهمان قسم در تعلیمش جهد مبذول شد فیا لیت قومی یعلون ما صغر حدّه و حقر شأنه و کثر غروره و کبر قوله و این بر هر ذی بصری واضح و مبرهن است احتیاج بذکر تفصیل نداشته و ندارد

و از جمله نسبت داده که این عبد نسبت بنقطه اولی بخلاف ادب تکلم نموده و حال اینکه این عبد ناطق است در مابین سموات و ارض بآنّی انا نفس و ذاته و روحه و هیکله و بهائمه مع ذلک چگونه میشود بآن جوهر اعلی و ساذج ابهی روح من فی ممالک البقاء فداه بغیر رضاء الله تکلم نمایم باری بعینه مثل ملأ فرقان که در اوّل فجر ظهور نسبت میدادند که این طایفه به رسول الله حبّ ندارند که شاید باین مزخرفات عباد را از عرفان نفس الله فی یوم المعاد محروم نمایند چنانچه نموده و مینمایند الا لعنة الله علی المفتین با اینکه جمیع عالم را آثار بدیعه احاطه نموده و جمیع اهل بیان بر این شاهد و گواهند و معادل ما نزل فی البیان از این ظهور بدیع نازل و از اهل بیان نفسی نه که اثر الله نزدش موجود نباشد و من دون ذلک آنچه در این ارض موجود ککّاب از تحریرش عاجز مانده‌اند چنانچه اکثری بی‌سواد مانده مع ذلک نوشته بجزّ عبارت فهمی و چهار کلمه این دعویها نموده‌اند حال شما انصاف دهید قوی که کذبش مثل شمس در وسط السماء مشرق و لایح و واضح است مع ذلک بچه جرئت و جسارت تکلم نموده اگرچه فوالله الذی لا اله الا هو که این عبد ابداً اراده نداشته که آنچه از سماء مشیت بدعاً نازل میشود ببلاد اشتها یابد چه که انظر مطهره بسیار قلیل مشاهده می‌شود که قابل ملاحظه آثار الله باشند لذا لازال مستور میداشتم و چه مقدار آیات الله که در عراق نازل و جمیع در شطّ محو شد و حال معادل صدهزار بیت در این ارض موجود و هنوز سواد نشده تا چه رسد بجلد چه که این امور که معلّق بخودنمائی بوده لازال این عبد از او مقدّس بوده و خواهد بود و چند مرتبه بعضی خواسته‌اند که آنچه موجود است مجلّدات نموده باطراف ارسال دارند و هنوز اذن داده نشده چه که هیچیک از مظاهر الهیه بنفسه مباشر اینگونه امور نشده‌اند چنانچه نقطه اولی روح ما سواه فداه خود بنفسه اعتنا باین امور نفرموده و فرموده‌اند که بعد باحسن نظم منظم شود و میفرمایند عتر ذکره

فطوبی لمن ينظر الى نظم بهاء الله ويشكر ربه فانه يظهر ولا مردّ له من عند الله فی البیان انتی

و هم‌چنین از قبل رسول الله که بعد از ارتقاء آن ذات قدم قرآن جلد شد و من قبله انجیل و با آنکه آیات عتر قدس شرق و غرب عالم را احاطه نموده باین کلمات تشبّث جسته‌اند و بچهار کلمه تعبیر نموده‌اند چنانچه اعمال حجّ در سنّه قبل متعدّد از قلم عتر صدور یافت و مع ذلک ارسال نشد مگر یک سوره که به سوره حجّ معروف است هرگز این عبد در اشتها اینگونه امور اوقات صرف ننموده و نخواهد نمود شأن نزول شأن حقّ است و انتشار شأن خلق و آنه لناشر امره بید

النَّاشِرَاتِ مِنْ مَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ لَا بَدَّ مِنْ خَلْفِ سِرَاقِ عَصَمَتِ رَبَّانِي عِبَادِي رُوحَانِي ظَاهِرُ شَوْنِ وَأَثَارِ اللَّهِ رَاجِعِ نَمَائِدِ وَ
بَاحْسَنِ نَظْمِ مَنْظَمٍ سَازَنْدِ وَ هَذَا حَتْمٌ لَا رَيْبَ فِيهِ

و دیگر آنکه بعضی عبارات نوشته‌اند و نسبت بنقطه بیان روح ما سواه فداه داده‌اند هذا کذب صراح و حینئذ یبرأ نقطة
البيان منهم و من کلماتهم و کان الله یشهد بذلك ان انتم لا تشهدون و چه مقدار باسما افتخار مینمایند والله الذی لا اله
الا هو که شبه این نفوس در ابداع دیده نشده شب و روز اوقات صرف نموده که کلمه‌ئی در کتاب الله بیابند و بخود
تفسیر نمایند و این عبد در حین تفریق از اخوی یک جعبه از خطوط و دوائر و هیاکل که بخط نقطة اولی بوده نزد
اخوی فرستادم و پیغام نمودم که چون تو بسیار مایلی که بعد از اعراض از حقّ بآثار آن افتخار نمائی لذا نزد تو ارسال
شد که این هیاکل را بجهت بعضی از اهل دیار مختلفه ارسال داری و اظهار شأن نمائی و یا آنکه هر نفسی زدت حاضر
میشود انتشار دهی چنانچه الیوم بهمان عمل مشغولی و بلکه بعضی کلمات مجعوله خود را بآن کلمات منضم ساخته لعلّ
یزلّ بها اقدام العارفین باری ای عباد از این مراتب چشم بردارید و دل را مقدّس نمائید چه که الیوم فضلی ظاهر شده که
در یک یوم و لیل اگر کاتب از عهده برآید معادل بیان فارسی از سماء قدس ربّانی نازل میشود و کذلک بشأن الآیات
على لسان عربیّ بدیع فاحضروا بین یدی العرش لتشهدوا بعیونکم و لا تقاسوا کلمات الله بکلمات دونه و تکونّ علی بصیره
منیر یا قوم فاشهدوا بما شهد الله و لا تلتفتوا الی دونه و لا تکونّ من المربیین شهد الله انه لا اله الا هو و انّ نقطة الأولى
عبده و بهائه کذلک نزل من قبل من قلم الله العلیّ العظیم و اگر بمعنی یک آیه بتمامه فایز میشدید ابداً از صراط
اعظم الهی محتجب نمیگشتید چنانچه الیوم اکثری از اهل بیان شهادت میدهند و چون باین اسم مبارک میرسند اذا تسودّ
وجوههم و تضطرب قلوبهم و نزل اقدامهم و یكونّ من المتوقّفين تالله الحقّ هیچ عملی نزد حقّ مقبول نه مگر باقرار باین اسم
مبارک مطهر فطوبی للذاکرین وللراغبین

و دیگر آنکه در رسائل افتخار نموده که جناب طاهره و عظیم باو مدعن شده‌اند اگرچه این عبد افتخار باین گونه امور را
مفقود صرف و معدوم بحث می‌شمرم و این نه از غرور و استکبار است چه که این عبد در خود شأنی ندیده و نخواهد
دید ولکن نظر باظهار شأن الله ذکر شده چه که کینونات حروفات باصلها و اسرها بقولی مبعوث بوده و خواهند بود
حقّ را لایق نه در اثبات ظهورش بغیر نفسه و ما یظهر من عنده استدلال فرماید چه که کلّ دلیل بانسابه الیه محکم بوده
و خواهد بود و کلّ سبیل بنسبتّه الیه مستقیم ولکن چون ناس ضعیف مشاهده میشوند و غیر بالغ این عبد ذکر مینمایم
که آنچه از کلمات الهی که مخصوص این امر نازل شده خارج از احصای این نفوس بوده و خواهد بود

و اگر ناس ببصر الله ناظر باشند همین یک بیان نقطه بیان جلّ شأنه جمیع را کافی است که میفرماید انّی انا حیّ فی افق
الابهی چنانچه الیوم از افق ابهی ظاهر و لایح و مشرقند و حینئذ یسمع و یری کلّ ما یقول و یرتکب به الخلاق اجمعین و
من دون ذلک شهادتی که در الواح ذکر فرموده‌اند و جمیع را بقرائت آن امر نموده‌اند دلیل واضح لمن کان ناظراً بعین الله
ربه قوله تعالی شهد الله انه لا اله الا هو و انّ نقطة الأولى عبده و بهائه و این آیات دلیل است واضح و برهانی است قاطع
ولکن لا یزید المتوهّمین الا خساراً چه که متوهّمین جمیع آیات را بوهم تفسیر نموده‌اند و هم چنین میفرماید عزّ ذکره و انّی
انا العرش البهاء بالحقّ الأكبر قد کنت فوق مطلع یاقوته السیال فوق الطور مقصود او در این آیه منزله مبارکه اگر تفکر
رود بر علوّ ظهور ارفع ارفع اقدس مطلع می‌شوید و هم چنین میفرماید قوله عزّ شأنه و لقد خلق الله فی حول ذلک الباب
بحوراً من ماء الاکسیر محمّراً بالدّهن الوجود و حیواناً بالثمرة المقصود و قدر الله له سفناً من یاقوته الرطبة الحمراء و لا یرکب

فیهما الا اهل البهآ باذن الله العلی و هو الله قد کان عزیزاً و حکیمآ حال سفن یاقوتہ رطبہ حمرا بر بحر کبریا جاری و ساری است

ای اهل بها منقطع از ما سوی الله شده در فلک احدیه و سفینه عرّ باقیه درآئید و راکب شوید که هر نفسی که تمسک جست باین فلک عندالله از اهل اثبات و نجات و علّیین و رضوان مذکور و هر که تخلف نمود از اهل نار و هلاک و سجن و هارویه محسوب زینهار دین را بدنیا مدهید و یوسف عرّ احدیه را بالآء دنیا و آخرت مبادله ننمائید عنقریب آنچه مشهود مفقود خواهید دید پس بکمال جهد و اجتهاد بظلّ ربّ الایجاد بشتابید که ممکن امنی جز ظلّش نبوده و نخواهد بود و قوله عرّ کبریا و اما الغلام فهو من نار الشجرة الخضراء الموقدة من هذا العين الصفراء قد قتلناه فی هیکل المریئ لما قد قدر الله فی الکتاب حظاً من ابویه نخشینا ان یرهقهما خلال النار فی جمال البهآ طغیاناً بلا علماً حال بسی واضح است که کلّ بر این جمال اظهار انور ابهی طغیان نموده بشأنی که جز علم الله احدی محصی آن نه و کاش بطغیان و استکبار کفایت مینمودند بلکه در کلّ حین در انهدام بیت الله و حرمة مشغول بوده و خواهند بود و لن یسکن قلوبهم الا بشرب دمی بعد الذی خلقناهم و حفظناهم لاعلاء امری و نصرة جمالی فلها اشدّ ظهرهم و وجدوا الاطمینان من انفسهم قاموا علی قتلی بطغیان عظیم

فلها بلغت الی ذلک المقام نادى المناد عن خلف سراق البقاء ان یا قلم الأعلی لا تجعل امرک محدوداً بذکر دون ذکر قل تالله قد نزل البیان کلّه لأمری البدیع المنیع و لولاک ما نزل حرف من البیان و لا صحیف عرّ کریم دع الموقی لأنّ الذینهم ما آمنوا بک اموات غیر احيآء لا یسمعون و لا یعقلون ولو یلقى علیهم کلمات الأولین و الآخرین و الذین احياهم الله بک اولئک فی حبّک قرؤوا کلّ الکتاب و لن یحتاجوا بشیء سواک لأنّ ظهورک بنفسه جعله الله حجة علی العالمین فلها سمعت النداء اکتفیت بما رقم من اصبع قدس منیر باری آیات عرّ احدیه در این اسم و ظهور زیاده از آن است که احصا توان نمود و مع ذلک این همج رعاع این اسم مبارک را بارض طاء تفسیر نموده اند چه که حضرت اعلی روح ما سواه فداه او را ارض بها نامیده و آنقدر شعور نداشته که ادراک نمایند که مقصود حضرت آن بوده که اخبار فرماید از ظهور جمال مقدّس در آن ارض ای ارض یمشی علیه البهآ و سکن فیها هذا الاسم المشرق المنیر چنانچه این اسم مبارک را در کلّ مراتب اسبق از کلّ اسماء ذکر فرموده اند و هم چنین در دعای قبل ملاحظه نمائید که اقدم اسماء این اسم مبارک ذکر شده بقوله اللهم انی اسألك من بهائک بأبهاه و هم چنین شهر که باسماء جدیده نامیده اند اول آن را باین اسم منسوب فرموده اند در هر شیء اگر ملاحظه نمائید احسن آن را باین اسم مذکور نموده اند و مع ذلک ملاحظه نمائید که بغضا بچه رتبه رسیده که این اسم مبارک را بارضی تفسیر نموده اند که ذرة من ترابها خیر منهم و من ذواتهم و حقایقهم فأفّ لهم و بما فی صدورهم من نار الحسد و البغضاء و یحترقون بها فی کلّ حین و لا یسعون

و دیگر جناب قدّوس جلّ ثنائه الواحی چند در ارض بدشت مرقوم فرموده و ارسال داشته و ابدأ این عبد اظهار نموده و از جمله در این امر بدیع اخبار فرموده اند تصریحاً من غیر تلویح قوله جلّ ثنائه و اذا اظهر الربّ سرّاً من افق البهآ فی ارض او ادنی فقد کان ذلک الطلعة المتلامعة من نقطة الباء طریزاً و اذا قامت السموات الجذیبة بالسّطر بالسّطر السّطریّة فذلک من امرنا لأهل العماء قد کان طلیعاً و آن الواح مبارک که الآن موجود است و جمیع در ذکر این امر باصرح کلمات شاهد و گواه فوربّ العرش و العماء که حیا مانع است از ذکر این کلمات چه که این عبد لازال اراده نموده که بکلمات قبل

شأنی از برای خود ثابت نماید لأنّ شأنی شأنه و آنّه مشهود فی وسط سماء الاستقلال و ما من ذی بصر الاّ و قد یشهد و یری و للعمیاء لیس له من نصیب

قل تالله شأنی شأنه و قدرتی قدرته و سلطانی سلطانه و ظهوره حجّتی و ما جری من قلبه برهانی کما أنّ ظهوری حجّته و ما جری من قلبی برهانه و لکن نظر بحفظ عباد نابالغ تحریر میشود و از جمله نقطه جذیبه جناب طاء علیها بهاء الله الأبهی مدتها با این عبد بوده و آتی لقاء این غلام را بملک دنیا و آخرت مبادله نمینمود و ما ارادت ان تفارق عنی اقلّ من آن و لکن قضی ما قضی و چه مقدار از آیات و اشعار که در این امر بدیع ذکر فرموده از جمله در وصف طلعت الهی غزلی گفته و یک فرد آن این است

گر براندازد بها از رخ نقابصد هزار همچون ازل آید پدید

و هم چنین در دون این عبد هم بسیار وصف نموده و فوق جمیع این بیانات کتب مکنون نقطه اعلی روح ما سواه فداه که کلّ در این امر بدیع نازل شده و از انتظار مستور گشته از خدا بخواهید تا بآن فایز شوید فوالذی نفسی بیده که اگر مدعی جمال الهی الیوم از این گونه دلایل در کتب خود مذکور نمیداشت و تمسک نمیجست که باین ادله سبب اضلال خلق شود هرگز این عبد باین ادله استدلال نمینمود باری ای عباد ندای علیّ را در ظهور اخرای او بشنوید و جمیع این دلایل را از قلب محو نمائید چه که اگر بکلمات و اشارات و صحف و کتب در این ظهور بدع ربّانی تمسک جوئید ابداً بجوهر عرفان طلعت رحمن و سلطان امکان فایز نخواهید شد بلکه ناظر باشید بهمان حجّتی که نفس نقطه اولی جلّ و عزّ بآن اتیان فرمود و امر خود را ثابت نمود و هم چنین از قبل آن جمال قدم محمداً رسول الله و من قبله ابن مریم و من قبله کلیم فوالذی نفسی بیده که یک حرف از آیات الله اعزّ است نزد این عبد از کلّ من فی السموات و الأرض و اینکه ذکر شده که در حین ظهور ناظر بکلمات و اشارات و دلالات و اسماء و صفات نشوید این حکمی است که خود نقطه اولی روح ما سواه فداه فرموده و مقصود آن جمال الهی آنکه مباد در حین ظهور اهل بیان بمثل اهل فرقان باحادیث و آیات تمسک جویند و بمظهر و موجد و منزل آن اعتراض نمایند باری اگر قدری در این ظهور ابداع منع تفکر نمائید بر اسرار لایحصى مطلع شوید و مشاهده نمائید که از اوّل ابداع تا حین چنین ظهوری ظاهر نشده اگرچه نظر بعدم استعداد عباد اسباب منع هم موجود لیفصل به الجوهر عن العرض و الروح عن الطین تالله الحقّ الیوم اگر ذرهئی از جوهر در صد هزار من سنگ مخلوط باشد و در خلف سبعة ابحر مستور هرآینه دست قدرت الهی او را ظاهر فرماید و آن ذره جوهر را از او فصل نماید ای قوم نسمة الله در هبوب است و روح الله در اهتزاز و جذب الله از افق مشرق جمال رحمن طالع سر از نوم نفس و هوی بردارید و مشاهده کنید که چه ظاهر شده در ابداع زینهار گوش بمزخرفات قوم مدهید چه که الیوم اگر سمع ظاهر یافت شود میشنود از این طایفه آنچه از اهل فرقان می شنید و آنچه از اهل توریه و انجیل استماع مینمود و من دون اقوال بلکه همان افعال را بعینه ببصر ظاهر و باطن مشاهده مینماید چنانچه الیوم کسی که بنفس حقّ محاربه نموده و استکبر علی من خلقه در کلماتش مذکور داشته که اگر حقّ ظاهر شود چه از اهل بیان و چه غیر آن چه عبد و چه حرّ چه سیاه و چه سفید این عبد مطیع است حرفی ندارم حال ملاحظه نمائید که این سخن را در وقتی میگوید که در همان حین بمحاربه با جمال الله مشغول است و در کمال اعراض معرض

حال شما تفکر کنید و ملاحظه نمائید که حجّت حقّ چه بوده و علامت ظهور حقّ چه این ظهور باین مشهودی که انوارش عالم را احاطه نموده از آن معرض و برقتش ایستاده و بعد باین کلمات مشغول شده لأجل توهم ناس مثل اوّل

ظهور که علمای فرقان سبچه‌ها بر دست و در کمال خضوع و خشوع در معابد بعبادت مشغول و بشأنی اظهار زهد مینمودند که چون اسم حق مذکور میشد برمیخاستند و بکمال خضوع تواضع مینمودند و در همان حین تواضع و خضوع بر قتلش فتوی میدادند و حکم دون ایمان در حقش جاری مینمودند و بزبان متکلم که چگونه میشود ما معرض از حق باشیم و حال آنکه شبها آمل بوده‌ایم و روزها از حق سائلیم هر وقت ظاهر شود مطیعیم و منقاد حال معرض بالله فوالله الذی لا اله الا هو رأس مظهر نفس حق را بسکین بغی و فحشا و سیف غلّ و بغضا قطع مینماید و در آن حین با گردن خاضع باین کلمه ناطق که حق هر وقت ظاهر شود من مطیعم فوالله یا قوم شما را نابالغ یافته که باینگونه هذیان‌ات تکلم مینماید و اینقدر شما را متوهم یافته که حقی که بجمع ظهورات ظاهر شده فتوی بر قتلش داده و در کلّ حین بحاربه با جمالش مشغول و مع ذلک باین اقوال تکلم نموده حسره و اسفاً علیکم بما غفلتم عن الذی کان اظهر من کلّ ظهور و اشتغلتم بالذی فوالله لو کنتم مطلعاً علیه لفررت من الف منازل و نسأل الله بأن یفصل بینی و بینہ و یطهر ارض الّتی اکون علیها عن رجس هؤلاء الفاسقین و اویسکنی فی دیار اخری و انه لذو فضل علی العباد و انه لعلی کلّ شیء قدير

بگو ای جاهل نفس محبوب ظاهر است و چون شمس لایح و تو بعرفان او الیوم فایز نشده بلکه او را با جمیع حجج و براهین که عالم را احاطه نموده از اهل ایمان نمیشمری مع ذلک بکلماتش تمسک جسته اراده نموده که ریاستی برای نفس خود ثابت کنی تالله الحق اذا یکذبکم کلّ الاشیاء ولكن انتم لا تشعرون مثل شما عندالله مثل اهل فرقان است که بقول رسول ریاست خود را ثابت نموده‌اند و بر اعراش عزّت و حکم جالس و بنفس او وارد آورده‌اند آنچه را که هیچ بصری در ابداع ندیده و ادراک ننموده ای مست خمر نفس و هوی از سلطان معلوم چشم پوشیده و بموهوم خود تمسک جسته همین ذلت تو را کافی است که انکار نموده آیاتی را که بآن دینت ثابت شده و باو افتخار مینمائی و از برای خود شأن ثابت میکنی و مع ذلک شاعر نیستی اذا لم یکن لک شأن عند الله الا کشان الذینهم اعرضوا بعدما آمنوا و انکروا بعد الذی اعترفوا ان انت من العارفين تالله الحق عزّ روح الامین رأسه عن فعلک و انک ما استشعرت بذلک و کنت من الغافلين و جلسن حوریات الغرفات علی الرماد من ظلمک و انک تكون فی نفسک من الفرحين تالله الحق ینوح کلّ شیء فی نفسه و یبکی ولكن انک غفلت و کنت من المعرضین و انت الذی ت ذکر المحبوب بلسانک لتشتبه علی الناس و تقتل محبوب الأولین و الآخرین لو یفتح الله بصرک لتشهد بأن بظلمک قد علّق المحبوب فی الهواء و ترمیه فی کلّ حین برمی الحسد و البغضاء ثمّ یسهم الغلّ و العناد ثمّ برصاص الاعراض و کان الله علی ذلک لشهید و علیم اذا ینوح محمد فی الأفق الأعلى و یبکی الروح فی الرفیق الأبهی ثمّ الکلم عند سدره المنتهی ثمّ عیون النبیین و المرسلین

ای مست باده غرور اقلّ من حین بشعور آی در خود و افعال خود تفکر نما گیرم بر این گروه نابالغ امر الله را مشتبّه نمودی و جمیع هم تو را من دون الله ساجد شدند چه نفعی برای تو حاصل لا فوربّ العالمین جز خسران دنیا و آخرت حاصلی نداشته و ندارد و اگر الیوم بر سریر یاقوت جالس شوی عندالله بر ارض هاویه ساکنی فوالله اگر بسمع فطرت استماع نمائی میشنوی که همان ارضی که بر او جالسی پناه میبرد بخدا از تو و میگوید ای غافل بچه حجت و دلیل حق خود را ثابت مینمائی و حقّ من له الحقّ و به حقّ الحقّ را انکار میکنی فأفّ علیک و علی الذینهم اتخذوک لأنفسهم من دون الله حبیب بحقّ موقن نشدی دیگر چرا بر قتلش قیام نمودی آخر بیست سنه در حفظ تو سعی نمود مع آنکه عالم بوده بما فی قلبک و اگر آتی اراده میفرمود موجود نبودی مع ذلک متنبّه نشدی و باطراف عالم فعل خود را بحقّ نسبت داده تالله نیست در این قلب مگر انوار تجلیات فجر بقا و بر ضرّ نفسی راضی نه ان یا اخی اسمع نداء هذا الذی وقع من ظلمک فی هذا البئر الذی لم یکن لها من قعر و کان قیصه مرشوشاً بدم صادق من غلک و فی قعر البئر ینادی و یقول یا اخی لا

تفعل بأخيك كما فعل ابن آدم بأخيه يا اخي اتق الله ولا تجادل بآياتي ولا تحارب بنفسى ولا تقتل الذى جعل صدره محلاً لسيف الأعداء لئلا يرد عليك من ضرر و كان ان يحفظك فى كل الليالى والأيام وفى كل بكور واصيل يا اخي تالله الحق ما انطق عن الهوى ان هذا الا وحى يوحى علمنى شديد الروح عند سدره المنتهى تالله يا اخي ان هى من تلقاء نفسى بل من لدن عزيز حكيم كلها اقبلت اليك لئلا تحدث من فتنه يفتن بها العباد حفظاً لأمر ربك تالله رميت نحوى رمى الشقاق وكلها تقربت بك لعل تسكن بذلك نفسك قت على بالتفاق ويشهد بذلك اركانك ان انت من المنكرين تالله يا اخي كلها كنت صامتاً عن بدائع ذكر ربى روح القدس قامنى على امره وروح الأعظم ايقظنى عن رقدى و انطقنى بالحق بين السموات والأرضين ان كان هذا ذنبى فليست انا اول من اذنب فقد ارتكب ذلك الذينهم كانوا من قبلى ثم الذى سمى بعلى فى ملكوت الأسماء ثم بمحمد فى جبروت القصى ثم بابنى فى الملائه الأعلى ثم بالكليم فى هذا السيناء المقدس المبارك العزيز الرفيع يا اخي فانظر فى كتب النبیین والمرسلين ثم ما فى اياديهم من حجب الله وبرهانه ودلائله وآثاره وظهوراته وآياته ثم انصف فى اخيك ولا تكن من الذينهم ظلموا نفس الله ثم استظلموا ليدخلوا الشك والريب فى قلوب المؤمنين تالله لما عرف اخيك بأنك قت عليه ولن تسكن نار الحسد فى صدرك خرج بنفسه واهله وحده ودخل بيتاً اخرى و غلق على وجهه باب الدخول والخروج و كان فيه لمن الساكنين ومع ذلك أنك يا اخي ما سكنت فى نفسك و كتبت ما كتبت و ارسلت ما ارسلت تالله ان القلم يستحي ليجرى على ما ذكرت وبما افترت على اخيك تالله بذلك ضيعت حرمتى و حرمة الله بين العباد فسوف تشهد وترى وان تكون حينئذ لمن الغافلين اذا قم عن رقد نفسك و هواك وقص شارب الحسد وقلم اظفار البغضاء ثم تطيب من طيب الوفاء ثم غسل بمياه القدس وضع وجهك على التراب بخضوع وخشوع و انابة و رجوع محبوب و قل

اى رب انا الذى فرطت فى جنب اخي فى مذ الليالى والأيام و كنت غافلاً عن بدائع ذكرك الحكيم اذا يا الهى فارفع الحجاب عن بصرى لأعرف نفسك واقوم بثنائك وانقطع عما سواك واقبل الى وجهك الكريم ثم اجعلنى من عبادك الذين جعلت لهم مقعد صدق عندك ثم ارزقنى من تسنيم عنايتك وكوثر افضالك ثم الحقنى بعبادك المخلصين الذين ما التفنوا بالدنيا ولا برباساتها ولا بما فيها وعليها وانقطعوا بأنفسهم واموالهم فى سبيل بارئهم وكانوا من المنقطعين اى رب لا تدعنى بنفسى ثم خذ يدى بيد قدرتك ثم انقذنى من غمرات النفس والهوى وهيبها واشتعالها ثم اجعل تلك النار على برداً وسلاماً وروحاً وريحاناً ثم اكتبنى من عبادك المنقطعين اى رب وقفنى لخدمتك وتبليغ آياتك ثم اجعلنى ناصراً لأمرك وحافظاً لدينك وناطقاً بثنائك ومعلناً بدائع افضالك و اكرامك و أنك انت المقتدر على ما تشاء و أنك انت العزيز الكريم اى رب لا تخيب من تمسك بجبل عنايتك ولا تطرد من علق سبابة الرجاء على جبل جودك و افضالك اى رب لا تحتجبني عن منبع رضاك ثم ارضنى بالاقرار بما رضيته ونزله عن غمام فضلك وسحاب عز مكرمتك و انت المعطى فى كل الأحوال و أنك انت الغفور الرحيم اى رب لا تعرجسدى عن قيص الانصاف ولا قلبى عن برد الاعتراف بنفسك الرحمن الرحيم اى رب فاجعل قدمنى ثابتاً على صراطك بحيث لا انكر ما دعوتنى به فى كل آياتك والواحد وزرك و كتبك واسفارك وصحائف قدسك المنيع اى رب فاجعلنى ناظراً الى شطر مواهبك و راجعاً الى بحر غفرانك فلا تعزنى عن جميل ثنائك و أنك انت القادر على ما تشاء و أنك انت المقتدر على ما تريد و ايدنى بأن لا انكر ما حقق به ايمانى وثبت ذكرى ورفع اسمى وبعث كينونتى وذوت حقيقتى و كنت من المؤمنين اى رب لا تحرم من وقف تلقاء مدين رحمتك وتشبث بذيل احسانك و فضلك اى رب فاجعل لى كلمة من عندك لأكون متذكراً بها فى العشى والاشراق وفى كل حين

كذلك تنطقك لسان المظلوم في قعر الجبّ لعلّ تتخذ الى شطر الانصاف من سبيل اذا يخاطب الله نسيم قدسه الذي يهبّ عن شطر العرش و جعله رسولاً من عنده على العالمين لانه لن يجد في تلك الايام من رسول ليرسله الى العباد ببشارات امره و يجعلهم من الذاكرين و المستبشرين لانه وقع في سجن الذي انقطعت عنه ايدى المريدين و ارجل القاصدين و من دون السجن وقع في بئر الحسد الذي ما اطلع بقعره الا نفسه المحصى العليم الخبير كذلك قص الله من قصص الحق بلسانه الصادق المتكلم العليم الامين

ای نسیم صبا چون قاصدی ملاحظه نمیشود تو برایحه قیص بها از رضوان بقا بر مریدین از احبایم مرور نما و بینات روح و آیات ظهور جمیع را آگاه کن که شاید بعضی از نفوس از جمیع من علی الأرض و تعلق بآن پاک و مقدس شده بفردوس اعظم راجع شوند و لکن ای نسیم بانقطاع تمام مرور نما بشأنی که اگر ضرر عالین بر تو وارد شود صابر باشی و اگر نعمت آن بر تو نازل گردد توجه ننمائی چه که اگر از جهات حسد و بغض و ردّ و قبول و سکون و اضطراب جمیع من علی الأرض مقدس نشوی قادر بر این تبلیغ منیع و فایز بحمل اسرار ربّانی نگردی کذلک یا مرک لسان ربّک لتکون من العالمین

بگو ای احباب و ای اولی الألباب آخر قدری نظر را از توجه دنیا و شئون آن مقدس نمائید و دیده بصیرت در امورات ظاهره و شئون لامعه که از شطر عرش ایهی ظاهر و هویدا است ملاحظه نموده تفکر نمائید که شاید در این ایام که سکر غفلت جمیع اهل سموات و ارض را احاطه نموده خود را بمدینه احدیه ابدیه الهی کشانید و از بدایع رحمت بی‌زوالش محروم نمانید که مباد نعوذ بالله از مقصود اولیه رحمانی محبوب گردید و از معرضین در کتاب ربّ الأرباب محسوب شوید من دون آنکه شاعر باشید فنعوذ بالله عن ذلک یا اولی الألباب جمیع انبیا و رسل ناس را بسبل عرفان جمال رحمن دعوت نموده اند چه که این مقام اعظم مقامات بوده و خواهد بود

قدری ملاحظه نموده در ارسال رسل الهی که بچه سبب و جهت این هیاکل احدیه از غیب بعرضه شهود آمده‌اند و جمیع این بلایا و رزایا که شنیده‌اید جمیع را تحمّل فرموده‌اند شکی نیست که مقصود جز دعوت عباد بعرفان جمال رحمن نبوده و نخواهد بود و اگر بگوئید مقصود اوامر و نواهی آن بوده شکی نیست که این مقصود اولیه نبوده و نخواهد بود چنانچه اگر کسی بعبادت اهل سموات و ارض قیام نماید و از عرفان الهی محروم باشد هرگز نفعی بعالمین آن بخشیده و نخواهد بخشید و در جمیع کتب سماویه این مطلب مشهود و واضح است و اگر نفسی عارف بحق باشد و جمیع اوامر الهیه را ترک نماید امید نجات هست چنانچه نزد اولی البصر واضح و مبرهن است

پس مقصود اولیه از خلق ابداع و ظهور اختراع و ارسال رسل و انزال کتب و حمل رسل مشقّهای لایحصى را جمیع بعلت عرفان جمال سبحان بوده پس حال اگر نفسی بجمیع اعمال مشغول شود و در تمام عمر بقیام و قعود و ذکر و فکر و مادون آن از اعمال مشغول گردد و از عرفان الله محروم ماند ابداً ثمری باو راجع نخواهد شد و عرفان الله هم لازال عرفان مظهر نفس او بوده در میانه خلق او چنانچه در جمیع کتب خاصه در بیان که در جمیع الواح آن این مطلب بلند اعلی و این لطیفه اعترّ قصوی مذکور گشته و مبرهن آمده فطوبی للعارفین

و اگر ببصر اطهر ملاحظه شود مشهود می‌گردد که جمیع هیاکل احدیه که جان و مال و ننگ و نام را در سبیل محبوب انفاق نموده‌اند در رتبه اولیه مقصودی نداشته‌اند جز آنکه عباد را بشریعه عرفان کشانند حال ملاحظه در انبیا نمائید که

چه قدر بلایای لایحی حمل نموده‌اند که شاید ناس حجاب وهم را خرق نمایند و از کوثر یقین مشروب گردند و چون حجاب غلیظیه و همیه در انظار بسیار بزرگ و مهیم بود لذا هر رسول که از جانب حق ظاهر شد جمیع بر اعتراض بان نفحه ربّانیه قیام نموده‌اند تا آنکه ارسال رسل منتهی بهادی سبل در سنه ستین شد ملاحظه شد که چه قدر ناس بوهیّات انفس خود از شاطی قدس یقین دور مانده‌اند بشأنی که از خدا جز هوی و از یقین جز ظنّ مبین در مابینشان مذکور نه و چون جمال علیّ امر بخرق احجاب فرمود جمیع بر اعراضش قیام نمودند تا آنکه معدودی قلیل باصل مقصود عارف شده جمیع حجاب و همیه و سبحات ظنّیه را بنار سدره ربّانیه محترق نموده عرفان جمال رحمن فایز گشتند تالله الحق اگر نفسی در آنچه بر آن جمال مبارک وارد شده از اعراض علما و بلایای لایحی تفکر نماید در تمام عمر بناله و نوحه و ندبه مشغول گردد تا آنکه اهل کین آن جمال مبین را در هوا معلّق نمودند و برصاص شرک و بغضا آن سدره عزّ منتهی را قطع نمودند و آن جمال مبارک در حینی که معلّق بهوا بود در سرّ سرّ بلسان ناطق مبین باین کلمات محکم متین تکلم میفرمودند که ای اهل بیان قدری تفکر در این خلق نمائید که جمیع خود را عارف بحق میدانند و سالک سبل یقین می‌شمردند و در کلّ احیان باذکار و کلمات رحمن مشغول شده‌اند بقسمی که یومی از ایّام اوامر ملیک علام را ترک نموده‌اند و اگر هم از نفسی ترک شده خود را نادم مشاهده نموده و معذلک جوهر رحمن و سازج سبحان را که عرفان او متمسک بوده‌اند معلّق داشته و شهید مینمایند و ابدأ عارف باو نگشته و خود را از جمیع فیوضات الهیه و عنایات عزّ رحمانیه محروم داشته‌اند در قعر نارند و خود را از اهل جنت می‌شمردند و در بحر عذاب مستغرقند و خود را از احباب ربّ الأرباب میدانند و در منتهی بعد از حقّ خود را از اهل قرب فرض گرفته‌اند

پس شما ای اهل بیان در کلّ حین توکل بجمال ربّ العالمین نمائید و باو پناه برید که مبادا بر جمال در ظهور اخیرام وارد آوید آنچه آن گروه در این حین وارد آورده‌اند ای اهل بیان فتنه فرقان حجتی در دست نداشتند مگر فرقان که فارق بین حقّ و باطل بوده در آن ایّام و چون جمال عزّ رحمانیم از افق قدس سبحانیم طالع و مشرق شد بهمان حجت و دلیل بل اعظم نفس خود را ظاهر فرمودم که شاید از حجت قبل بحجت بعد آگاه شده خود را از حرم تصدیق جمال یقین محروم نسازند و معذلک در کلّ ایّام آیات فرقان را تلاوت مینمایند و از این آیات بدیعه که حجّتش چون شمس مابین سماء ظاهر و لایح است ممنوع و محروم گشته‌اند چنانچه در حین ظهور آیات عزّیه الهیه جمعی مذکور نمودند که این آیات از کتب قبل سرقت شده و بعضی لسان غافلشان باین تکلم نموده که این آیات از معدن نفس و هوی ظاهر کذلک اشهدناهم ان اتم من الشّاهدین تا آنکه امر بمقامی رسید در حینی که بذکرم توسّل می‌جستید جسد را مجروح نمودید و در وقتی که بعرفانم افتخار مینمودید بر جمال معروفم رصاص کین انداختید اینست شأن دنیا و اهل آن تا آنکه روح لطیفم از آرایش انفس مشرکه فارغ شده بمقرّ عزّ ارفع علی و رفیق اقدس امع ابهی طیران نمود و بعد از ارتقای روح مبارکم بافق ابهی بطرف عنایت و لحاظ مکرمت بمدّعیان محبّت ناظم که کدام بوصایایم عمل مینمایند و بامر مطیعند اذا ینطق لسان القدم عن افق الأبهی و یقول یا ملأ البیان هذا جمالی قد ظهر بآیاتی ثمّ ظهوراتی لم کفرتم به و اعرضتم عنه اذا یثبت بأنکم ما آمنتم بنفسی کما ثبت فی حین ظهوری بأنّ ملأ الفرقان ما آمنوا بمحمّد مظهر نفسی کما ظهر فی ظهور محمّد بأنّ ملأ الانجیل ما آمنوا بابنی کما ظهر حین الذی جاء الروح بأنّ أمة التوریه ما آمنوا بالکلم اذا فارجعوا ثمّ انظروا الی ان ینتهی الأمر الی ظهور الأوّل و کذلک نقلی علیکم من اسرار ما کان لعلّ تکنون فی انفسکم لمن الشّاعریّن و از شهادتم ایّامی نگذشته که عنایت جدید از شطر قدس ابهی و مکرمت منیع از افق عزّ اعلی اشراق فرمود و سازج قدم بجمال اعظم اکرم از رضوان غیب ظاهر شد بهمان حجتی که من حجت قرار دادم و بهمان برهان که عندالله مقبول بوده بلکه بجمیع شئونات

احدیّت و ظهورات عرّ صمدیّت و بطونات غیب لایدرک و دلالات عرّ لایعرف ظاهر شده مع ذلک شما ای ملأ بیان از کلّ جهات باسیاف غلّ و اشارات بر حول عرش اعظم جمع شده‌اید و در کلّ حین از سهام کین بر این جمال عرّ منیع وارد آورده‌اید قسم بجالم اگر حال ملاحظه نمائید و بطرف حقیقت برفیق اعلی متوجّه شوید ملاحظه مینمائید که از جسد مجبور دم جاری و از ارکانم آثار اسیاف کین ظاهر آخر تفکّر ننموده‌اید که بچه سبب نفسم را انفاق فرمودم و آن همه سیوف فحشا و رصاص بغضا بر او وارد آمد و این بسی واضح است که مقصودی جز عرفان مظهر نفسم نبوده و چون مظهر نفسم بتمام ظهور ظاهر شد اینگونه معمول داشته‌اید که مشهود شده حال اگر در موقف حشر اکبر از شما سؤال شود و از آنچه بآن عامل شده‌اید استفسار رود در جواب ربّ الأرباب چه خواهید گفت لا والله ابداً قوّت تکلم نخواهید داشت چه که ایّامی از غیبت نگذشته و جمیع حجّیت ظهور و امور وارده را بچشم خود مشاهده نموده‌اید و مع ذلک از جمالی که بقول او کلّ شئونات قبلیه و بعدیه محقّق شده غافل شده‌اید و بحجبات نفس و هوی از منظر اعلی محبوب مانده‌اید

ای قوم در تمام اوراق بیان کلّ را باین ظهور قدس صمدانی بشارت دادم و فرمودم که مباد در حین طلوع این نیر عرّ اعظم بشیئی از آنچه خلق شده مابین سموات و ارض مشغول شوید و از جمال قدم محتجب مانید و هم‌چنین تصریحاً فرمودم که ایّا کم ای قوم اگر در حین ظهور بواحد بیان محتجب شوید و این معلوم بوده که واحد بیان اول خلق بیان عندالله محسوب و بر کلّ سبقت داده‌ام و هم‌چنین بنصّ صریح فرموده‌ام که ایّا کم ای قوم اگر حین ظهور محتجب شوید بآنچه نازل شده در بیان و حال شما ای قوم بوصفی که در بیان نازل شده و نمیدانید که مقصود چیست و در باره کیست چه که ابداً نفسی از مقصودم مطّلع نبوده مع ذلک از موجد وصف و منزل و مظهر و محقّق آن که بقولی از او اینگونه هیاکل خلق شده و میشوند معرض شده‌اید و کاش باین اکتفا مینمودید بلکه بر قتلش فتوی داده‌اید والله در کلّ احيان مثل ثعبان این جوهر رحمن را اذیت نموده‌اید مؤمن نشدید و بحقّ عارف نگشتید دیگر بر قتل و ضرّش چرا راضی شدید قسم بجالم که از کأس انصاف ننوشیده‌اید و از بحر رضایم نچشیده‌اید باین عدل قدم نگذارده‌اید و در کوی متبصّرین مرور نموده‌اید ضلالت را نفس هدایت شمرده‌اید و صرف شرک را جوهر توحید دانسته‌اید و جمیع شما بعین ظاهر دیده‌اید نفسی را که بیست سنه حفظ فرمود و الآن موجود است و با قدرت بر او و اطلاع به ما فی سرّ او در کنف حفظ رحمانیتش حفظ فرمود و مع ذلک بر قتلش قیام نمود و چون اراده و فعلش بین مہاجرین انتشار یافت لذا محض ستر اعمال شنیعه خود و القای شبهه در قلوب متوهّمه بمفتریات مجعوله مشغول گشت و افعال و اعمال خود را بساذج قدم نسبت داده که شاید عباد را از یمین یقین بشمال وهم کشاند و شما آنچه را ببصر دیده‌اید و ادراک نموده‌اید انکار نموده و بمفتریات مجعوله از طلعت احدیه محتجب مانده‌اید قسم بجمال عرّ تقدیسم که آنچه در باره این جمال مبین نوشته‌اند حجت است بر کلّ در کذب قائلین و اثبات این امر مبین چه که نسبتهای ذکر نموده که کذبش اظهر از شمس است در وسط سماء چه که جمیع با این جمال عرّ اعلی معاشرت نموده‌اید و بقدر خود ادراک نموده و مع ذلک باین کلمات مجعوله از منزل آیات احدیه معرض شده و سلّنا که صادقند آیا حقّ را یفعل ما یشاء ندانسته‌اید و بآنّه یحکم ما یرید موقن نشده‌اید از جمیع این مراتب گذشته این جمعی که در این سفر مع الله هجرت نموده و اکثری از امور را ببصر و فؤاد خود ادراک نموده‌اند و شهادت میدهند که حقّ جلّ شأنه بجمیع شئونات از کلّ ما سواه ممتاز بوده و خواهد بود مع ذلک این نفوس را کاذب دانسته‌اید و کسانی که اصلاً مطّلع بر امر نبوده و نخواهند بود و در مناهج وهم و ظنّ سالکند صادق دانسته و میدانید فأفّ لکم یا ملأ المتوهّمین

قسم بجمالم که حجت بالغه الهی بر کلّ تمام شده و کلمه تامّاش از افق صدق مشرق گشته و الیوم پناهی جز پناهنده نه و ظلّی جز ظلّش مشهود نه بشنود ندای محبوب خود را و آنچه ببصر دیده‌اید متمسک شوید و از عروّه و هم بگسلید و اگر ببصر حقیقت ملاحظه نمائید تالله اهل ملأ اعلی در نوحه و ندبه مشغولند و جمیع حوریّات غرفات در حنین و ناله اوراق سدره منتهی از ظلم این ظالمان پژمرده گشته تالله الحقّ اریاح رحمت رحمن از شطر امکان مقطوع و اشراقات انوار وجه سبحان از اهل اکوان ممنوع تالله الحقّ ظلمی نموده‌اید که کلّ اشیاء از حیات خود منقطع شده‌اند و الیوم خلقی باقی نه چه از اهل ملأ اعلی و چه از اهل مداین بقا و چه عاکفین لجّه اسماء مگر آنکه کلّ لطایف سرور را بحزن تبدیل نموده‌اند و قیص سود پوشیده‌اند و جمیع ملأ کرویّین و حقایق انبیا و مرسلین در غرفات عزّ تمکین بنوحه مشغول و شما ای غافلین ارض مسرورید و در ارض هاویه بکمال فرح سیر مینمائید جوهر دین را کشته‌اید و بگمان خود بر سر دین و ایقان جالسد فوالله یا قوم شبه این ظهور ظاهر نشده و چشم امکان ندیده بشنود ندایم را و نباشید از احتیاط کنندگانی که در ملأ فرقان بودند بشأنی که احتیاط از دم بعوضه مینمودند و بر سفک دم الله فتوی میدادند بذکر مشغول بودند و چون آیات سلطان ذکر بر آن گروه القا میشد صحیحه میزدند که این اذکار را بگذار و ما را از ذکر الله غافل مکن این بوده اعمال و افعال آن گروه که مشهود گشت و شما ای اهل بیان در این ایام بجوهر آن اعمال مرتکب و عاملید و خود را از حقّ شمرده و می‌شمرید

إذا شهد الله و ملائکته و انبیائه و رسله و الذینهم یطوفن فی حول عرشه و کلّ ما خلق فی السموات و الأرض بأنی ما قصّرت فی تبلیغی ایّاکم و بلّغتم رسالات الله حین ظهوری و حین ارتقائی و هذا الحین الذی اظهرت نفسی عن افق الابهی و القیت علیکم الحکمة و البیان و عزّفتکم جمال الرحمن و اتممت الحجّة لکم و الدلیل علیکم و البرهان فیکم و ما بقی من ذکر الا و قد القیتکم

إذا یا الهی انت تعلم بأنی ما قصّرت فی امرک و بلّغت هؤلاء ما امرتني به قبل خلق السموات و الأرض و بینت لهم مناهج عدلک و اظهرت لهم مسالک رضائک إذا یا الهی فارحم علی هؤلاء و لا تجعلهم من الذین اعرضوا عنی و انکروا حقّی و جادلوا بآیاتی الی ان سفکوا دمی و تقطعوا جوارحی إذا یا الهی ایدهم علی امرک ثمّ انصرهم بنصرتک و لا تجعلهم محروماً عن هذه النّفحات الّتی هبت عن هذا الرّضوان الذی خلّفته فی قطب الجنان و لا تمنعهم عن فوحات الّتی ارسلته عن افق اسمک الرحمن إذا فاحث یا الهی فی صدورهم من نور کلماتک نار انجذابک لیقلبهم من قدرة المحضه الی یمین عرش رحمانیتک ثمّ اشتعل یا الهی فی قلوبهم مشاعل عشقک و اشتیاقک لیحترق بها حجاب الّتی منعتهم عن ساحة قربک و لقائک ثمّ خذ یا الهی ایدهم بأیدی القدرة و الاقتدار ثمّ انقذهم عن غمرات الوهم و الهوی و بلّغهم الی مقرّ الذی قدّسته عن اشارات کلّ ما خلق بین الأرض و السماء ثمّ التّق علیهم کلمه الّتی بها تجذب افئدة العارفين الی سماء عزّ الطافک و قلوب المقربین الی هواء قدس افضالک ثمّ اجعلهم یا محبوی من الذین ما منعتهم کلّ من فی السموات و الأرض عن التّوجّه الی شطر عنایتک و الاستقرار علی امرک و الاعتراف بحضرتک و الايقان بلقائک و انک انت الغفور الرحیم المعطى العزیز الباذل الناصر الکریم